



نقش فرهنگ در پیشگیری از وقوع جرم

نقش فرهنگ در پیشگیری از وقوع جرم

به اهتمام

دکتر بهزاد رضوی فرد

سخنرانان

دکتر شهرام ابراهیمی، دکتر سیدمهدی سیدزاده

دکتر امیر حمزه زینالی، دکتر بیوک محمدی

پژوهشکده مطالعات راهبردی فرهنگ



پژوهشکده فرهنگ، هنر و ارتباطات
وزارت فرهنگ، هنر و تفریح



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

نقش فرهنگ در پیشگیری از وقوع جرم

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

به اهتمام: دکتر بهزاد رضوی فرد

سخنرانان: دکتر شهرام ابراهیمی، دکتر سیدمهدی سیدزاده، دکتر امیرحمزه زینالی، دکتر بیوک محمدی

ویراستار ادبی: حبیب رائی تهرانی

صفحه آرای: حسین آذری

نوبت چاپ: اول - آبان ۱۳۹۰

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپخانه: فام تصویر

همه حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است؛

در صورت تخلف، پیگرد قانونی دارد.

نشانی: تهران، پانین تر از میدان ولی عصر (عج)، خیابان دمشق، شماره ۹، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
صندوق پستی ۶۴۷۴ - ۱۴۱۵۵، تلفن: ۸۸۹۱۹۱۷۷، دورنگار: ۸۸۸۳۰۷۶، Email: nashr@riac.ac.ir

سخن ناشر

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات در راستای اهداف و وظایف خود اقدام به برگزاری نشست‌هایی با موضوع‌های مختلف در حوزه فرهنگ، هنر و ارتباطات می‌نماید تا از این رهگذر فضای گفتگو و تبادل نظر میان نخبگان فرهنگی کشور، نقد و بررسی مسائل و مشکلات مبتلابه جامعه را فراهم سازد.

گزارش پیش‌رو، نتیجه نشستی است با عنوان «نقش فرهنگ در پیشگیری از وقوع جرم» با سخنرانی دکتر شهرام ابراهیمی، دکتر سیدمهدی سیدزاده، دکتر امیرحمزه زینالی، دکتر بیوک محمدی و دکتر بهزاد رضوی فرد که طی دو جلسه در تاریخ ۲۱ اردیبهشت و ۴ خرداد ۱۳۹۰ از سوی پژوهشکده مطالعات راهبردی فرهنگ در پژوهشگاه برگزار شده است.

یادآوری می‌شود، مطالب مطرح شده از سوی سخنرانان، لزوماً منعکس‌کننده دیدگاه‌های پژوهشگاه نیست.

بخش اول

دکتر بهزاد رضوی فرد^۱

به‌عنوان اولین جلسه تخصصی گروه، به نیابت از اعضای گروه و دکتر عالی‌پناه، رئیس محترم پژوهشکده مطالعات راهبردی فرهنگ، ضروری به نظر می‌رسد به نحوه تأسیس و راه‌اندازی گروه حقوق فرهنگ و ارتباطات در این پژوهشگاه که از زیرمجموعه‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی محسوب می‌شود، اشاره مختصری داشته باشیم. در یکسال و نیم گذشته زمانی که ریاست جدید پژوهشگاه، مسئولیتشان را آغاز کردند، بحث تأسیس گروه حقوق مطرح شد. قبل از آن به واسطه اینکه بنده چند ماه در اینجا مشغول به همکاری شده بودم، گاهی پیشنهادهایی می‌دادم و در یکی دو کار تلاش داشتم تا توجه همکاران را به ضرورت برقراری پیوند میان رشته‌ای حقوق و فرهنگ جلب کنم. جناب دکتر مرنندی، ۱۲ اردیبهشت روز معلم و استاد در سال گذشته، در صحبت‌هایشان صراحتاً بر عزم خود مبنی بر راه‌اندازی گروه حقوق در این پژوهشگاه تأکید و آن را علنی کردند و خوشبختانه این مبنایی شد که

۱. مدیر گروه وقت حقوق فرهنگ و ارتباطات - عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

پیگیری‌ها و کارها به طور جدی دنبال شود و سرانجام با تلاش‌های ایشان و سایر همکاران، طرحی که از قبل تهیه شده بود، ارائه و بازنویسی شد و در نهایت از طرف هیئت امنای پژوهشگاه و وزیر محترم، تأسیس گروه حقوق فرهنگ و ارتباطات مورد پذیرش واقع و از اواخر بهمن‌ماه گذشته این گروه در پژوهشکده مطالعات راهبردی فرهنگ تأسیس شد. در طول این مدت، حتی یکی دو ماه قبل از راه‌اندازی رسمی گروه، تمام هم و غم و دغدغه ما و دوستانمان این بود تا حیظه و حوزه حقوق فرهنگ، یعنی حوزه‌ای که خودمان دست به تعریف و شناسایی‌اش زدیم، روشن و مشخص شود. مطالعات مختلف و جلسات متعددی برگزار شد، بیش از ۱۰ جلسه شورای گروه و شورای علمی برگزار شد، در نهایت یکسری مبانی و بسترهای تئوریک و ذهنی آماده و به تأیید برنامه‌های علمی گروه در سال ۱۳۹۰ رسید که خوشبختانه این برنامه‌ها در واپسین روزهای اسفند ۱۳۸۹ در پژوهشکده به تصویب نهایی رسید و تا هفته آینده به تصویب نهایی شورای پژوهشگاه خواهد رسید و ما اولین برنامه را با مجوزی که از شورای پژوهشی پژوهشگاه داریم، اجرا می‌کنیم.

در اینجا ضروری است تا نکات مرتبط با موضوع را مطرح کرده و سپس در خدمت دکتر ابراهیمی، عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز و دکتر سیدزاده باشیم. پیرامون فرهنگ، به خصوص در کتاب‌های جامعه‌شناسی تا به حال بحث زیادی شده و با وجود اینکه بحث فرهنگ دیرینه زیادی دارد اما هنوز ارائه یک تعریف از فرهنگ محل چالش و قیل و قال است. بعضی از متخصصان جامعه‌شناسی از فرهنگ به عنوان محیط فوق‌جسمانی بشر یاد کرده‌اند و درصد جدا کردن فرهنگ از عوامل جسمانی بوده‌اند. با توجه به این دیدگاه محیط فوق‌جسمانی مختص انسان بوده، در عین اینکه انسان در دو محیط

دیگر، یعنی محیط طبیعی و جسمانی با حیوان اشتراک دارد. در بعضی از تعریف‌های دیگر که ارائه شده است (که تقریباً یکی از این تعریف‌ها جامع‌تر است، البته بیش از ۳۰۰ تعریف از فرهنگ ارائه شده) فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای از علوم، دانش، هنرها، افکار، اعتقادات، قوانین و مقررات، آداب و رسوم، سنت‌ها و خلاصه همه آموخته‌ها و عادت‌هایی است که انسان به عنوان عضو جامعه عرضه می‌کند. در خصوص فرهنگ گفته‌اند، فرهنگ جریانی است که از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا می‌یابد و حالتی انباشته دارد. از محلی به محل دیگری می‌رود و ماهیتی اساساً پیچیده دارد. به نظر می‌رسد کارکردهای مختلفی برای فرهنگ قابل تصور است. اجتماعی کردن افراد، آموزش و پرورش، آموزش ارزش‌ها، خوب‌ها و بدها، نظارت اجتماعی، هنجارها، آداب و رسوم و نظام زندگی اجتماعی. بنابراین با توجه به اینکه فرهنگ حضوری همه جانبه و احاطه عجیبی بر زندگی بشر دارد، شاید بتوان گفت مجموعه نابهنجاری‌ها، اختلالات اجتماعی و جرائم اجباراً در بستری فرهنگی اتفاق خواهد افتاد.

اگر بخواهیم در جامعه کنونی، دوره‌ها را به دوره‌های فرهنگی از بعد از جنگ تحمیلی تقسیم کنیم، سه دوره را می‌توان تصور کرد. یک دوره غفلت نسبت به مسائل فرهنگی به دلیل درگیری‌های خاص، دوره دیگر، دوره دور افتادن با فاصله دغدغه‌های فرهنگی و دوره‌ای که شاید در چندسال اخیر بتوانیم به آن پردازیم، دوره بازگشت غیرهدفمند به مسئله فرهنگ است. ظاهراً می‌توان بین کارکردهای فرهنگ و موضوع بحثمان که در واقع تأثیر و نقش فرهنگ در پیشگیری از وقوع جرم، است رابطه‌ای اساسی برقرار کرد. اگر بپذیریم فرهنگ از طرفی در تعالی حقوق تأثیرگذار و بالعکس حقوق هم در

تعالی فرهنگ مؤثر است، شاید بتوان گفت که در نقش اول یعنی زمانی که فرهنگ می‌تواند در تعالی حقوق مؤثر باشد، محورهایی را برای این تأثیرگذاری تصور کنیم. برای مثال نقش آگاهی‌بخش فرهنگ که می‌تواند زمینه‌های مساعد جهل به قواعد و مقررات حقوقی را از بین ببرد، از اساس به عنوان ابزاری برای آگاهی‌بخشی یا یکی از منابع و مقدمه‌های واجب پیشگیری از جرم در جامعه مطرح شود. نقش دیگری که برای فرهنگ و تأثیر آن بر حوزه حقوقی می‌توان قائل شد، نقش هنجارساز فرهنگ است. هنجارسازی جامعه از راه فرهنگ، یکی از کارهایی است که می‌تواند به پیشگیری از وقوع جرم کمک کند. البته طبیعی است که اصل مباحث تخصصی بر عهده دوستان خواهد بود. محور دیگری که فرهنگ می‌تواند در آن مؤثر باشد، نقش بسترساز فرهنگ است که فرهنگ می‌تواند به عنوان بستری مناسب به منظور توسعه هنجارهای حقوقی یا مسائل مربوط به پیشگیری مطرح شود. نقش نهادساز فرهنگ امری انکارناپذیر است. فرهنگ به عنوان بستری مناسب، می‌تواند زمینه بسیار خوبی را برای فعالیت نهادهایی فراهم کند که این نهادها امروز در بخش مهمی به عنوان سازمان‌های مردم‌نهاد فعالیت می‌کنند. سازمان‌های مردم‌نهادی که بتوانند به صورت تخصصی در زمینه آسیب‌های اجتماعی و پیشگیری از جرم فعالیت کنند. در حوزه‌های جامعه‌شناختی و مبارزه با برخی آسیب‌های اجتماعی کمابیش بعضی از نهادهای غیردولتی و سازمان‌های مردم‌نهاد وجود دارند، منتها به علت برخی مسائل سیاسی و بعضاً حقوقی، سازمان‌های مردم‌نهاد به خوبی نتوانستند در کشور ما رشد کنند. ولی به نظر بنده تقویت سازمان‌های مردم‌نهاد می‌تواند نقش مؤثری در پیشگیری از وقوع جرم داشته باشد. از بعد دیگر، نقش آسیب‌شناسانه فرهنگ نیز می‌تواند در برخورد با

مسائل و معضلات اجتماعی زمینه‌های فرهنگی جرم به ما کمک کند. اگر با ابزار فرهنگ دست به آسیب‌شناسی اجتماعی بزنیم، طبیعتاً می‌تواند به ما کمک کند تا برخی راهکارها را بشناسیم و در راستای پیشگیری از جرم استفاده کنیم. در نهایت، محوریت فرهنگ در پیشگیری از وقوع جرم مطرح می‌شود، یعنی ما می‌توانیم محور را به‌عنوان نقش پیشگیرانه فرهنگ تعریف کنیم، اگر در نگاهی کلی بپذیریم هدف تنظیم حقوق جامعه و حفظ هنجارهای رسمی و عرفی پذیرفته شده مسلط بر جامعه است. از این رو دو اقدام را باید در دستور کار مباحث حقوقی قرار داد. یکی ساماندهی امور جامعه از طریق هنجارها و دوم سزادهی هنجارشکنی‌هاست. به نظر می‌رسد پیشگیری از هنجارشکنی‌هایی که احياناً مجرمانه یا منحرفانه است می‌تواند به وسیله الگوهای مختلفی اجرا شود. مهم‌ترین آنها می‌تواند از زاویه پیشگیری اجتماعی یا از طریق پیشگیری وضعی از جرم باشد. مبنای پیشگیری اجتماعی همان رشد اجتماعی کنشگران جرم اعم از منحرفان و مجرمان هست. برای ختم کلام فقط پیشنهاد و اشاره‌ای می‌کنم مبنی بر اینکه شاید لازم است امروزه به بحث جرم‌شناسی فرهنگی توجه کنیم یعنی به‌عنوان یکی دیگر از محورهایی که می‌تواند به علت‌شناسی ارتکاب جرائم، بزهکاری و انحرافات کمک کند، بحث جرم‌شناسی فرهنگی است، اگر این حوزه تقویت شود، انشاءالله تلاش داریم در این زمینه‌ها برنامه‌ها و طرح‌هایی را اجرا کنیم. حتی آمادگی نشست‌ها و سخنرانی‌هایی را نیز داریم که از این طریق بتوانیم ادبیات این حوزه را تقویت و به نهادهای دست‌اندرکار در زمینه مسئله پیشگیری از جرم کمک کنیم. طبیعتاً مهم‌ترین نهاد در این زمینه قوه قضائیه، دستگاه‌ها و نهادهای علمی هستند.

دکتر شهرام ابراهیمی^۱

بر اساس نظریه انتخاب عقلانی، انسان بزهکار در ارتکاب جرم، دست به انتخاب عقلانی می‌زند. پس بزهکاری تابع یک عقلانیت است. سؤال اساسی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چگونه بزهکار به این عقلانیت مجرمانه رسیده است.

از زاویه دیگر، عده‌ای معتقدند برای مطالعه جرم باید به جای مطالعه مجرم، کیفر و دستگاه قضایی و به طور کلی عدالت کیفری را مطالعه کرده و تأثیر آنها را بر جرم بررسی کنیم. در این دیدگاه، دستگاه قضایی سدی در برابر جرم و مجرم تلقی نمی‌شود، بلکه خود ممکن است به جرم دامن بزند. در اینجاست که بحث جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی مطرح می‌شود. دسته‌ای دیگر از نظریه‌ها، یعنی نظریه‌های فرهنگی، بزهکاری را محصول نابسامانی و متلاشی شدن ساختار اجتماعی و فرهنگی می‌دانند.

نظریه‌های فرهنگی، یعنی نظریات جامعه‌شناختی که بر تأثیر فرهنگ بر

۱. عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز

جرم تأکید دارند. در نظریات فرهنگ‌مدار، بزهکاری محصول نابسامانی و متلاشی‌شدن ساختار اجتماعی و فرهنگی است که در پی مهاجرت به‌وجود می‌آید، زیرا ساختار، سازمان و نظم اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌پذیری فرد و معاشرت و مردم‌آمیزکردن افراد نقش مؤثری دارند. در اثر پدیده مهاجرت این ساختار دستخوش تغییر می‌شود. بدین ترتیب در پاسخ به این سؤال که چرا شهروندان هنجارها - از جمله کیفری - را نقض می‌کنند، نظریه‌های مختلف از جمله دلایل قومی و نژادی و مباحث فرهنگی و آسیب‌های اجتماعی مطرح شد، اما در نگرش‌های فرهنگی، همه اینها بازمی‌گردد به اینکه سازوکارهای اجتماعی در یک جامعه دچار نوعی آشفتگی و از هم گسیختگی شده‌اند. یعنی نوعی سوءکارکردهای اجتماعی به چشم می‌خورد.

مکتب شیکاگو نخستین مکتبی است که مطالعات خود را به از هم گسیختگی سازمان و تشکیلات اجتماعی اختصاص داده است. از هم گسیختگی که سبب می‌شود توسعه مراکز شهری دچار اختلال شود. این نابسامانی اجتماعی بی‌تردید در چارچوب پدیده مهاجرت، روابط قومی - نژادی، جامعه‌پذیری و برنامه‌های مشابه‌سازی مهاجرین با افراد بومی قابل مطالعه است. اما این علل بعد فرهنگی دارد. همه اینها در بستر فرهنگ انجام می‌شود.

بدین‌سان، این از هم پاشیدگی اجتماعی، یعنی افول قدرت هنجارهای گروه برای اعضای گروه، در غرب، به ویژه در ایالات متحده آمریکا، سبب شد که برای توجیه بزهکاری از نظریه‌های کلاسیک مثل فقر و بزهکاری، قدرت خرید و بزهکاری به سمت بحث گسترده‌تر، یعنی برهم خوردن نظم اجتماعی بیابند. به عبارت دیگر فقر، اعتیاد، فحشاء، قمار، خودکشی، فساد سیاسی و بی‌نظمی جملگی، آثار از هم پاشیدگی اجتماعی یا کم‌رنگ شدن هنجارهای گروه هستند.

آنها بی‌نظمی اجتماعی را ناشی از تغییرات اجتماعی دانستند که این تغییرات هم مولود صنعتی شدن جامعه و به‌ویژه تغییر اشکال کنترل جرم بود.

درخصوص اشکال مختلف کنترل جرم باید گفت دو شیوه وجود دارد:

۱. شیوه‌های سنتی (اقناع‌آور) مثل خانواده که در فرآیند جامعه‌پذیری فرد، معروف و منکر را به وی القاء می‌کنند. این شیوه‌های اقناع‌آور به طریق اجتماعی از جرم پیشگیری می‌کنند.

۲. شیوه‌های رسمی (آلترناتیو) کنترل جرم مثل دادگاه یا پلیس و تشکل‌های رسمی یعنی اشکال الزام‌آور کنترل جرم. با توجه به این توضیح، از هم گسیختگی اجتماعی، ناشی از این موضوع است که اشکال متعارف و سنتی کنترل جرم با پدیده مهاجرت تضعیف شده است. افراد از بستر آبا و اجدادی خود خارج شدند. مهاجرین از هنجارهای گروهی اولیه رهایی یافته و به‌جای الزامات گروهی و خانوادگی و همسایگی که تضعیف‌شده، با شیوه‌های صرفاً قهرآمیز کنترل جرم مواجه‌اند. از آنجا که این شیوه‌ها نمی‌توانند مثل شیوه‌های قبل عمل کنند، سازوکار کنترل جرم تضعیف شده است.

سست‌شدن کنترل‌های اجتماعی سنتی و تضعیف اشکال سنتی تنظیم رفتارهای اجتماعی مثل خانواده و مدرسه، سبب می‌شود زمینه بزهکاری افزایش یابد و در نتیجه در این مناطق جامعه‌پذیری و جامعه‌پذیرشدن به‌جای الگوبرداری از مدل‌های اجتماعی، بیشتر الگوبرداری از همسالان خود و بین هم‌گروه‌های هم‌سن و سال و هم‌زاد است. به‌عبارت دیگر در این فضاها جامعه‌پذیری اطفال و نوجوانان در درون باندهای مجرمانه رخ می‌دهد.

همین‌جا باید خاطرنشان ساخت که، پاسخ کیفری به جرائم در چنین وضعیتی نه تنها فایده ندارد، بلکه تالی فاسد هم دارد، زیرا تکیه بر مجازات

برای اصلاح و درمان مجرمین به این معناست که بزهکاران خود را با الگوهای جامعه سازگار کنند و حال آنکه قبل از رفتن به زندان این الگوها (مثل خانواده و مدرسه) یا نبوده یا اگر هم بوده، دچار نوعی بی‌نظمی و از هم پاشیدگی بوده است. لذا مجازات، ضدیت این افراد با جامعه را زیاد می‌کند. زیرا این بزهکاران خود را قربانی جامعه می‌دانند. وانگهی برنامه‌های اصلاحی زندان و کانون‌های اصلاح، بیشتر صورتگرایی است و اساسی و ریشه‌ای نیست. پس پاسخ شدید کیفری در خصوص این جرائم کارساز نیست. همین‌جاست که بحث پیشگیری مطرح شود. شاید این اولین بار بود که در قرن بیستم بحث پیشگیری اجتماعی مطرح شد. پیشگیری از دید جامعه‌شناسان مکتب شیکاگو باید از ساماندهی محله‌ها و گروه‌ها شروع و به مرمت و عمران محله‌ها ختم شود و پیشگیری از جرم باید با کمک اعضای محله انجام شود (پیشگیری محلی) پیشگیری محلی در مقابل پیشگیری دولتی مطرح می‌شود.

پیشگیری دولتی به دلیل عدم شناخت شرایط خاص محله‌ها اقداماتی سطحی و بی‌فایده هستند. پیشگیری محلی خود مردم محله را درگیر در پیشگیری می‌کند. مثلاً فقط مردم محله هستند که می‌دانند محل اجتماع معتادین کجاست و چگونه می‌توان آن محل را تغییر کاربری داد و مثلاً به فضای سبز تبدیل کرد. مثلاً در مورد قضیه خاک‌سفید تهران که پلیس در یک عملیات ضربتی آن را تخریب و از کنترل ساکنین خارج کرد، پیشگیری محلی مستلزم بررسی بود:

۱. آیا شهرداری خدمات شهری مناسب به آن محله می‌دهد؟
۲. آیا اتوبوس‌های شرکت واحد ارتباط ارگانیک بین آن منطقه و سایر نقاط تهران را برقرار کرده‌اند؟
۳. آیا تعداد مدارس کافی است؟

۴. آیا فضای سبز به اندازه کافی است؟

۵. آیا گشت‌های پلیس محسوس است؟ یا آنکه خیر، منطقه خاک‌سفید

جزیره‌ای دور افتاده از بقیه شهر و رها شده به حال خود بوده است.

پس به جای مجازات باید مشکلات محله اصلاح شود و تا وقتی این

اصلاح صورت نگیرد، مجازات نمی‌تواند جنبه پیشگیرانه داشته باشد.

دکتر سید مهدی سیدزاده^۱

عنوانی که برای این نشست طراحی شده نقش فرهنگ در پیشگیری از وقوع جرم است، که من با توجه به حوزه مطالعاتی خاص خود یعنی ارتباطات و رسانه سعی کردم از این منظر به آن نگاه کنم. عنوانی که برای موضوع بحث انتخاب شده، پیامدهای فرهنگی بازنمایی عدالت کیفری در رسانه‌های گروهی است که این بحث مستلزم کلیاتی در باب رسانه و ارتباطات است. از این رو به صورت مختصر، کلیاتی از مبانی بحث بیان شده و سپس به مباحث اصلی پرداخته خواهد شد.

نخستین نکته، اصل وابستگی به رسانه است. در دنیای مدرن برای اینکه تصویری از دنیای پیرامون داشته باشیم، به یک یا چند رسانه وابسته هستیم. یعنی اگر رسانه‌ها را از ما بگیرند، هیچ تصویری از دنیای پیرامونمان نخواهیم داشت. مثلاً ادعا می‌شود، بن‌لادن را در خانه‌ای در یک شهر حاشیه‌ای در

۱. دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی

پاکستان به قتل رساندند. فرض کنید این مسئله پوشش رسانه‌ای پیدا نمی‌کرد. اهمیتی ندارد که واقعاً بن‌لادن در آنجا کشته شده یا نه، گویی اینکه کشته نشده بود، اکنون به عنوان نمونه ادعا می‌شود که بن‌لادن قبلاً کشته شده بود، حال این فرضیه را در نظر بگیرید که بن‌لادن قبلاً کشته شده بود، ولی چون در دنیای واقع، این مسئله بازتاب رسانه‌ای پیدا نکرده، گویی بن‌لادن کشته نشده است. بنابراین این مسئله مفروض است که اگر چیزی در رسانه‌های گروهی منعکس نشود، گویی اصلاً وجود خارجی نداشته است.

البته در رابطه با وابستگی به رسانه، شاهد تحولاتی بوده‌ایم. قبل از جنگ جهانی اول، هر کشور یک رسانه داشت، یک رسانه حاکم وجود داشت، گفتمان حاکم در آن جامعه را آن رسانه می‌گفت و همه افراد هم به آن مباحث گوش فرامی‌دادند. آن وحدت رسانه‌ای دیگر وجود ندارد. ما الان در تکثر رسانه‌ای هستیم؛ رسانه‌های رسمی و غیررسمی. یعنی رسانه‌ها گفتمان واحدی ندارند. ولی به هر حال، مخاطب یا شهروند به نوعی به رسانه وابسته است. حال می‌تواند تلویزیون رسمی جمهوری اسلامی ایران باشد، یا رسانه‌های غیرمجاز یا انواع سایت‌های اینترنتی باشد، ولی به هر حال هرکسی از جایی اطلاعات خود را کسب می‌کند. گرچه ارتباطات سنتی هنوز هم تأثیر دارد، ولی تأثیر آن کم‌رنگ‌تر شده است.

بحث بعدی این است که افراد تحت پوشش رسانه‌ها هستند. ما از رسانه استفاده می‌کنیم، اطلاعات خودمان را از آنجا می‌گیریم، ولی سؤال این است که میزان تأثیر رسانه بر واقعیت‌های شناختی ما تا چه میزان است. در اینجا نظریه‌های بسیار مختلفی در این خصوص وجود دارد. قدیمی‌ترین نظریه در این رابطه نظریه گلوله جادویی است که به موجب آن، وقتی پیام از سوی

رسانه آمد، در ذهن مخاطب جا می‌گیرد و بلافاصله شاهد آثار آن در جامعه هستیم. در این نظریه، مخاطب فردی منفعل است که هر چیزی رسانه به او القا می‌کند را بی‌چون و چرا می‌پذیرد. این نظریه به مرور با چالش مواجه شد. زیرا اولاً تکثر رسانه‌ای، تکثر پیام‌های رسانه‌ای را در پی داشت، ثانیاً مخاطب را فردی منفعل فرض می‌کرد و به پیشینه‌های ذهنی و اجتماعی مخاطب کاملاً بی‌توجه بود.

به تدریج نظریه استفاده و بهره‌مندی مطرح شد که معتقد است مخاطب از رسانه استفاده کرده و پیام رسانه را تأیید می‌کند. به موجب این نظریه با توجه به تعدد رسانه‌ها، مخاطب، رسانه‌ای را انتخاب می‌کند که با پیشینه ذهنی، اجتماعی و باورهای قبلی او بیشترین همخوانی را داشته باشد. مخاطب می‌خواهد از رسانه استفاده کند و از آن بهره جوید.

به هر حال در خصوص میزان تأثیر رسانه، بحث‌های فراوانی وجود دارد که در این بحث ما فرض را بر این می‌گذاریم رسانه تأثیر دارد، ولی تأثیر رسانه محل سؤال است. به دلایلی، در بحث تأثیر رسانه گفته می‌شود، گرچه رسانه ممکن است نتواند تعیین کند که ما چگونه فکر بکنیم، ولی قطعاً می‌تواند تعیین بکند که ما به چه فکر بکنیم. به عنوان نمونه CNN می‌گوید امریکا بن‌لادن را به قتل رسانده است. ممکن است ما این روایت CNN را نپذیریم ولی ناخودآگاه به روزنامه‌ها نگاه می‌کنیم و مجبوریم فکر کنیم آیا واقعاً بن‌لادن کشته شده است یا نه؟ یعنی رسانه‌ها در ایجاد سؤال کاملاً موفق هستند؛ ولی اینکه عملاً تا چه میزان بتوانند بر باورهای ما تأثیر بگذارند جای سؤال خواهد داشت.

بنابراین اگر رسانه‌ای به مسئله‌ای نپردازد، گویی آن مسئله وجود خارجی ندارد. مسئله بعدی این است که رسانه‌ها به چه مسائلی می‌پردازند. به این

مبحث در علوم ارتباطات در قالب مباحثی نظیر ارزش خبری و برجسته‌سازی و گزینشگری رسانه‌ای پرداخته می‌شود. عوامل فراوانی دخیل است که رسانه‌ها خبری یا موردی را پوشش دهند، به صورت چکیده می‌توان به هفت عنوان اشاره کرد: اول اهمیت، دوم اخبار منفی و ناگوار، سوم علایق انسانی، چهارم تازه و به موقع بودن، پنجم شهرت یعنی مسائلی که به افراد مشهور مربوط است، ششم پیامدها و هفتم مجاورت‌ها یعنی نزدیک بودن به محل.

با توجه به این عوامل هفتگانه، داده‌های مربوط به عدالت کیفری، یعنی اخبار مربوط به جرم و انحراف، همواره از مواردی بوده‌اند که در رسانه‌های گروهی بسیار مورد علاقه بوده و این علاقه از سال‌های گذشته تا به امروز رو به افزایش گذاشته است. به موجب پژوهش‌های انجام شده در زمینه تحلیل محتوای رسانه‌های گروهی، بین ۵ تا ۲۵ درصد محتوای تمامی رسانه‌های گروهی به داده‌های کیفری اختصاص پیدا می‌کند. البته این رقم، میزان پوشش جرم به معنای خاص آن است و اگر جرم را به معنای پدیده مجرمانه یعنی جرم و انحراف بدانیم، به موجب برخی از پژوهش‌ها تا ۶۰ درصد محتوای رسانه‌های گروهی به عدالت کیفری مرتبط خواهد بود. بنابراین رسانه گروهی به دلیل مسائلی که قید شد، به داده‌های عدالت کیفری می‌پردازند و همین مسئله، تصور مردم را از عدالت کیفری شکل می‌دهد. به عنوان نمونه یک پژوهش در ایران تیتراهای صفحه اول روزنامه‌های سراسر کشور در سال ۸۰ و ۸۱ را بررسی کرده است. به موجب این پژوهش در ۱۲/۱ درصد، تیتراژ یک یا دو روزنامه‌ها مسائل جنایی بوده است. در داخل متن روزنامه هم که همواره صفحه حوادث یکی از پرطرفدارترین صفحات روزنامه‌هاست. بنابراین رسانه‌های گروهی به اخبار عدالت کیفری به علت‌های مختلف بسیار علاقه‌مند

هستند. ولی مسئله این است که رسانه‌های گروهی آینه تمام‌نمای حقیقت نیستند. یعنی هیچ‌گاه رسانه‌ها واقعیت‌های دستگاه عدالت کیفری را منعکس نمی‌کنند و این به علت طبع رسانه است که نمی‌تواند واقعیت هیچ چیزی را منعکس کند، چون گزینشگری و برجسته‌سازی خبر، در ذات رسانه نهفته است. یعنی امکان ندارد رسانه کل اخبار موجود را منعکس کند. رسانه‌ها ناخودآگاه مسائلی را که مردم بیشتر طرفدارش هستند یا مخاطب بیشتری جذب می‌کند، منعکس می‌کنند. در خصوص اخبار جنایی نوعاً اخبار جرایم سنگین نظیر قتل بخت بیشتری برای حضور در صفحه حوادث می‌یابند. به عنوان نمونه به موجب پژوهشی که ۸۰۰ روزنامه و مجله کانادا مورد بررسی قرار داده، در مدت انجام پژوهش ۱۱ درصد کل جرائم ارتكابی در کانادا خشونت‌بار بوده است. از این ۱۱ درصد کل جرائم، کمتر از یک درصد قتل بوده، یعنی یک درصد جرائم قتل بوده، ولی عملاً از کل جرائمی که در رسانه‌ها منعکس شده، ۵۰ درصد به جرم قتل اختصاص یافته است. یعنی وقتی همین الان به صورت تصادفی، صفحه روزنامه حوادث را باز کنید، تقریباً از چهار خبری که راجع به حوادث است، دو مورد به قتل، دو مورد سرقت مسلحانه، دو مورد هم جرائم معمولی است. هیچ وقت رسانه‌ای را نمی‌بینید که در حالت عادی یک توهین عادی، یا یک چک برگشتی ساده یا حمل مواد مخدر ساده را منعکس کند. مثلاً هیچ وقت در روزنامه نمی‌خوانیم که فردی به اتهام حمل دو گرم مواد مخدر دستگیر شد. به استثنای اینکه آن فرد مشهور باشد. به دیگر سخن، دو عامل جرم مهم با جرائم افراد مشهور فرصت حضور در رسانه‌ها را می‌یابد. در حالت عادی یک جرم در صورتی پوشش رسانه‌ای داده می‌شود که جرم بسیار شدیدی باشد. نتایج این ناهمگونی چه خواهد بود؟

عدم‌همگونی تصویر رسانه‌ای جرم با واقعیت، آثار مثبت و منفی چندی دارد که به عنوان نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. ترس از جرم؛

۲. هراس اخلاقی؛

۳. بازدارندگی؛

۴. جرائم تقلیدی؛

۵. برچسب‌زنی.

چون می‌خواهم از این موارد بگذرم، فقط در خصوص بازدارندگی نکته‌ای عرض کنم، نظریه بازدارندگی به این معناست که اگر مردم مطلع شوند یک جرم و کلاً جرائم مجازات‌های شدیدی را در پی خواهد داشت و این مجازات‌ها دارای چند ویژگی باشد به این معنا که اگر فردی مرتکب جرمی شود، یقین داشته باشد که قطعاً مجازات خواهد شد و این مجازات به قدری شدید باشد که بر منافع جرم مورد نظر بچربد و بیشتر از آن باشد و سرعت در اجرای مجازات هم وجود داشته باشد، اجرای مجازات، بازدارندگی را به دنبال خواهد داشت و افراد جامعه و خود محکوم با عبرت گرفتن از این فرد، مرتکب جرم نخواهد شد. ولی این مسئله زمانی اتفاق خواهد افتاد که پوشش رسانه‌ای داشته باشیم. اگر ما مثلاً تمامی جیب‌برها را سریع مجازات کنیم، ولی مردم مطلع نشده باشند، این کار هیچ تأثیر عملیاتی نخواهد داشت. یعنی خروجی بازدارندگی زمانی تأثیرگذار خواهد بود که بازتاب رسانه‌ای داشته باشد. در اینجا عدم‌همگونی تصویر رسانه‌ای جرم با واقعیت به آرمان‌های بازدارندگی کمک می‌کند، زیرا بیشتر مجازات‌های شدید و شدت عمل دستگاه کیفری به رسانه‌های گروهی منعکس می‌شود. مواردی چون تعلیق، آزادی

مشروط، آزادی متهم یا برائت کمتر مورد پوشش قرار می‌گیرد. به همین دلیل مردم وقتی صفحه حوادث را باز می‌کنند به این تصور خواهند رسید که در بسیاری از موارد با محکومین برخورد شدید شده است. بنابراین پوشش ناهمگون جرایم در رسانه‌ها، ممکن است، تأثیر بازدارنده داشته باشد که در اثر آن افراد کمتر مرتکب جرم شوند.

در اینجا به دو مورد از آثار پوشش رسانه‌ای جرم در رسانه‌ها مورد اشاره قرار می‌گیرد: یکی بحث هراس اخلاقی و دوم ترس از جرم.

هراس اخلاقی یا moral panic به حساسیت بالای مردم نسبت به برخی مسائل اجتماعی که نوعاً به عنوان تحریک علیه نظم اجتماعی محسوب می‌شود گفته می‌شود. این آموزه از سال ۱۹۷۲ از طرف جامعه‌شناس معروف آمریکایی - انگلیسی به نام «استنلی کوهن» مطرح شد. هراس اخلاقی از دو جزء اصلی برخوردار است: کارفرمایان اخلاقی و جماعت اهریمنی. کارفرمایان اخلاقی افرادی هستند که هنجارهای فرهنگی را در جامعه می‌سازند و یا این فرهنگ‌ها را اعمال می‌کنند. کارفرمایان اخلاقی هنگامی که تشخیص بدهند مسئله‌ای برخلاف هنجارهای حاکم بر جامعه است، علامت شوک را برای عکس‌العمل‌های اجتماعی به کار می‌گیرند. در سوی مقابل کارفرمایان اخلاقی، جماعت اهریمنی قرار می‌گیرند. اگر بخواهیم ساده‌سازی کنیم، آدم خوب‌ها در مقابل آدم بد‌ها. اینها آدم بد‌های ماجرای ما هستند. اگر بخواهیم درک درستی از نظریه هراس اخلاقی داشته باشیم، رجوع به نحوه پیدایش آن، بسیار به ما کمک می‌کند تا نمونه‌های آن را در جامعه خود بازشناسی کنیم. در سال ۱۹۶۴ در ساحلی دورافتاده در انگلستان، در عصر یک روز یکشنبه، دو گروه از جوانان آن شهر با یکدیگر درگیری جزئی پیدا می‌کنند، در حد اینکه کسی جراحت شدید بر نمی‌دارد، یعنی جراحت‌ها بسیار سطحی است و چند صد پوند هم

به اموال عمومی و مردم خسارت وارد می‌شود. حادثه در مقام مقایسه بسیار جزئی بوده است. این مسئله از طرف رسانه‌های گروهی مورد پوشش وسیع رسانه‌ای قرار می‌گیرد و به‌عنوان مسئله هراسناکی از رفتار و اعمال جوانان مطرح می‌شود. در این خصوص، تصویری که رسانه‌ها منتشر می‌کردند این بود که عده‌ای از جوانان پولدار اهل لندن که سوار بر موتورسیکلت بودند، به شهرهای حاشیه می‌آیند و با یکدیگر درگیر و مرتکب جرائم خشن می‌شوند و خسارت‌های مالی فراوانی به جا می‌گذارند. در حالی که این تصویر اساساً درست نبود. از کل آن تعداد، فقط چند نفر موتورسوار بودند. آنها اصلاً پولدار و اهل لندن نبودند. تحقیق‌ها نشان داد که افراد درگیر، بومی همان منطقه بوده‌اند. جرائم خشن هم بسیار کم بود. بیشتر افراد مرتکب جرائم خلافی شده بودند و از همه مهم‌تر هیچ خسارت مالی به آن منطقه وارد نشده بود. این پوشش رسانه‌ای باعث شد افراد و توریست‌های زیادی به آن منطقه جذب شوند و کلاً ساکنین آن منطقه شاهد تحول اقتصادی بسیار شدیدی بودند. یعنی هیچ ضرری از آن منطقه متوجه آنها نشد. پوشش رسانه‌ای ماجرا باعث شد که ماجرا گسترش یابد. یکی از تیترهای آن روزنامه‌ها را به‌عنوان نمونه آوردم، روزنامه‌ای تیتیر زده بود که جوانان خشمگین تمامی شیشه‌های مشروب‌فروشی‌های شهر را شکستند. ولی واقعیت چه بود؟ واقعیت این بود که آن شهر حاشیه‌ای تنها یک مشروب‌فروشی داشت و آن مشروب‌فروشی هم فقط یک شیشه‌اش شکسته بود. ولی این پوشش رسانه‌ای وسیع باعث شد که ناگهان این مسئله به اولویت نخست مردم تبدیل شود. ناگهان حجم گسترده‌ای از مصاحبه‌های مقامات سیاسی و مردم منتشر شد و اینها باعث شد که واکنشی اجتماعی علیه جوانان سازمان یابد.

این مسئله در موارد دیگر نیز به چشم می‌خورد. برای مثال پوشش رسانه‌ای رسانه‌ها راجع به مسئله مهاجرت، مواد مخدر و نحوه کنترل سلاح‌های گرم

قابل اشاره است. به عنوان نمونه یکی از مسائلی که همیشه مطرح می‌شود این است تماشای بازی‌های خشن تلویزیونی، باعث می‌شود افراد و جوانان بیشتر مرتکب جرائم خشونت‌بار شوند. تحقیق‌ها نشان می‌دهد که فروش بازی‌ها و میزان ارتکاب جرائم خشن توسط جوانان، ارتباطی با هم ندارند. به موجب یک پژوهش با اینکه میزان ساخت و توزیع بازی‌های خشن به شدت روبه افزایش بوده ولی میزان جرائم نوجوانی در عمل رو به کاهش بوده است.

یکی دیگر از نمونه‌های تأثیر هراس اخلاقی بر تصویب قوانین، قانون مگان در امریکا است. ماجرا از جایی آغاز شد که مجرمی جنسی که دوبار سابقه محکومیت داشت، اقدام به تجاوز و قتل دختری هفت‌ساله از اهالی نیوجرسی نمود. قتل این دختر سبب هراس اخلاقی گسترده‌ای در کل امریکا شد. بسیاری از نهادهای مدنی به پنهان ماندن هویت مجرمین جنسی خرده می‌گرفتند و آن را تهدیدی برای سایر شهروندان قلمداد می‌کردند. روزنامه‌های معروف امریکا با تیتیر کردن مواردی چون: «آیا کودک شما نفر بعدی است؟» اقدام به دامن زدن به هراس اخلاقی کردند. پیرو این مسئله، سیاستمداران و قانونگذاران ایالت‌های مختلف دست به کار شده و قوانینی را از تصویب گذراندند که به قوانین مگان معروف شد. به موجب این قوانین، تمامی اعضای جامعه حق داشتند به اسناد و مدارک مبین هویت مجرمین جنسی دسترسی داشته باشند.

هراس اخلاقی مشابهی در سال ۲۰۰۰ در انگلستان رخ داد. در جولای ۲۰۰۰، دختر هشت ساله‌ای توسط یک مجرم سابقه دار جنسی ربوده و کشته شد. بروز این قتل، سبب ایجاد هراس اخلاقی از مجرمین جنسی در انگلستان شد. حرکت‌های مدنی اعتراضی زیادی با عنوان «برای سارا» به راه افتاد و یکی از روزنامه‌های زرد انگلستان ستونی با عنوان «نام و شرم» راه اندازی کرد. این روزنامه

اقدام به انتشار هويت و نشانی مجرمین جنسی می‌کرد که دوران محکومیت خود را سپری کرده بودند و در حال زندگی عادی بودند. انتشار این اسامی در رسانه‌ها سبب شد تا گروه‌هایی از مردم به منازل آنها حمله کرده، بر دیوار آنها دشنام بنویسند و یا خودرو آنها را به آتش بکشند. ولی بررسی‌ها نشان می‌داد در ۷۸/۵ درصد موارد تجاوزها و سوءاستفاده‌های جنسی از طرف والدین خود کودکان یا افراد آشنا با کودکان بود. یکی از متهمان اصلی ماجرای تجاوز به کودکان در کشورهای غربی شریک جنسی و پدر و مادری بودند که با هم ازدواج نکرده بودند و به صورت غیررسمی با هم زندگی می‌کردند. یعنی در اکثر موارد سوءاستفاده جنسی توسط افراد آشنا به کودک بوده، ولی این تصویر رسانه‌ای که انجام شده و طبق آن ما پیشگیری از وقوع جرم را ردگیری می‌کنیم، خلاف این است. تأثیر هراس اخلاقی باعث خواهد شد که به صورت نادرست هدفگیری کنیم. یعنی بر امواج رسانه‌ای سوار خواهیم شد و یک سری برنامه‌های پیشگیری و معمولاً پیشگیری‌های کیفی انجام خواهیم داد، بدون اینکه توجه داشته باشیم خطر جای دیگری است و ما اساساً آدرس را اشتباه می‌رویم.

به همان مثال برمی‌گردیم، آن مسئله در انگلستان باعث شد که رویکرد سرکوبگرانه در رابطه فرهنگ جوانان ایجاد شود. رویکردهای سرکوبگرانه، افزایش حداقل سن رانندگی به ۱۹ سال، مجازات بدنی بزهکاران و خدمت نظام وظیفه بیشتر، تأثیر هراس اخلاقی بود که در رسانه‌ها ایجاد شد.

هراس اخلاقی با چندین خصوصیت شناخته می‌شود. اولین خصوصیت نگرانی است. همیشه این نگرانی وجود دارد که اهریمن‌های اخلاقی، شیاطین و آدم‌بدها باعث شوند که جامعه فاسد شود یا ارزش‌های اجتماعی از بین برود. خصوصیت بعدی، اینکه خصومتی در جامعه شکل می‌گیرد. این‌گونه نیست که

ما بخواهیم مشکل آنها را برطرف کنیم، بلکه جبهه‌ای علیه آنها شکل می‌گیرد. جبهه‌ای متشکل از خودی علیه غیرخودی. در نتیجه با افزایش خصومت جامعه، به جای آنکه گروه با جامعه دخیل و همگن شود، بیشتر به سمت خرده‌فرهنگ شدن و خاص شدن، پیش می‌رود و مرز پیدا کردن آنها با جامعه بیش از پیش مشکل ایجاد می‌کند. بحث بعدی ضرورت/جماع است. یعنی اکثریت جامعه آن مسئله را نوعی تهدید برای جامعه قلمداد کند. شاید مهم‌ترین ویژگی هراس اخلاقی عدم تناسب پاسخ جامعه نسبت به آن جرم است. به هر حال کسی تردید ندارد که اگر پوشش برخی از جوانان نادرست است، باید این پوشش اصلاح شود، ولی نحوه پاسخ چگونه است؟ آیا نحوه پاسخ به آن تهدیدی که وجود دارد متناسب است یا خیر؟

عدم تناسب را از کجا پیدا می‌کنیم؟ یکی اغراق در اعداد و ارقام است. به عنوان نمونه در سال ۱۹۸۲ یکی از اعضای مجلس رژیم صهیونیستی در نطق خود اعلام می‌کند که ۵۰ درصد دانش‌آموزان آنجا معتاد به شش‌هستند، در حالی که بعد از بررسی مشخص می‌شود که اساساً چنین چیزی وجود ندارد. آمار در حد همان ۳ یا ۴ درصد بود. در دهه ۸۰ در امریکا اعلام شد که بیش از ۵۰۰ هزار برده جنسی در امریکا وجود دارد. در حالی که وقتی بررسی انجام شد و تحقیقات و پوشش رسانه‌ای گسترده صورت گرفت، بیش از سه مورد از این افراد پیدا نشد. هراس اخلاقی باعث می‌شود که شایعه‌ها حکمرانی بکنند و باورپذیر بشوند. به عنوان نمونه فیلمی با عنوان «غزل خداحافظی» در دهه ۸۰ ساخته شد در آخر فیلم هنرپیشه زن آن فیلم با شکنجه کشته می‌شد. ناگهان این شایعه مطرح شد که هنرپیشه این فیلم واقعاً کشته شده، یعنی کارگردان به خاطر اینکه این فیلم را باورپذیر کند، واقعاً آن هنرپیشه را کشته است. این

مسئله باعث شد که فمینیست‌ها و طرفداران حقوق زن واکنش‌های تندی را نشان دهند، رسانه‌ها نیز این مسئله را پوشش دادند و در نهایت مشخص شد که حقه‌ای از طرف کارگردان این فیلم زده شده تا فیلم بیننده بیشتری پیدا کند. یعنی واکنش ما متناسب نیست. ما شایعه‌ها را به راحتی باور می‌کنیم. مثلاً در دهه ۹۰ در برخی از کشورهای غربی شایع شد که عده‌ای سادیسم دارند و مثلاً در اعیاد سوزن‌های مبتلا به ایدز را به مردم می‌زنند یا افراد را می‌کشند در حالی که هیچ نمونه‌ای مشاهده نشد. مهم‌ترین رکن این است که اگر واقعاً این مسئله تهدید است، ما باید به همان میزان به سایر مشکلات اجتماعی نیز پاسخ منطقی بدهیم. در حالی که وقتی هراس اخلاقی شکل می‌گیرد ما به یک مشکل توجه می‌کنیم و به صد مشکل که حتی شاید مهم‌تر باشد، توجه نمی‌کنیم.

به عنوان یک نمونه واقعی که در اینجا وجود دارد، در اکثر جوامع تأکید بسیار زیادی بر جرائم مواد مخدر می‌شود، جرائم مواد مخدر در اکثر کشورها به عنوان تهدیدی فوق‌العاده بالا مطرح می‌شود. آیا این تهدید واقعی است طبق آمارهای رسمی سالانه ۴۰۰ هزار نفر بر اثر مصرف سیگار و ۱۰۰ هزار نفر بر اثر استفاده از الکل جان خود را در امریکا از دست می‌دهند. مصرف سیگار و الکل در امریکا آزاد است، ولی مصرف مواد مخدر صنعتی جرم‌انگاری شده است. در حالی که سالانه تنها ۲۰ هزار نفر جان خودشان را بر اثر مصرف مواد مخدر از دست می‌دهند و این تئوری هم ثابت شده که این‌گونه نیست که چون مصرف مواد مخدر جرم‌انگاری شده افراد مرتکب مصرف مواد مخدر نمی‌شوند. یعنی فردی که بخواهد مواد مخدر مصرف کند، کتاب قانون را باز نمی‌کند ببیند آیا این آزاد است یا نه. خودش انتخاب می‌کند که آیا مصرف بکند یا مصرف نکند. فرض کنید اگر مواد مخدر آزاد باشد، من و شما فردا می‌رویم مواد مخدر

مصرف کنیم؟ حتی سیگار هم که آزاد است ممکن است بسیاری از ما لب به سیگار نزده باشیم. چرا؟ چون دوست نداریم. یعنی به این علت نیست که اگر فردا سیگار غیرمجاز شد، سیگاری‌ها استفاده از آن را ترک کنند.

واکنشی که ما نسبت به مواد مخدر انجام می‌دهیم حتی متناسب با نوع تهدیدی که مواد مخدر دارد نیست، بلکه ناشی هراس‌های اخلاقی است. یعنی پاسخ‌های ما به هیچ وجه منطقی نیست. در امریکا «ال سی دی» یا ماده مخدري به نام «تی ای آ» جز مواد مخدر درجه یک (در حکم هروئین) شمرده شده است. در حالی که ضرر آن همانند ضرر الکل است و ضرر تنباکو بیشتر از آن ماده مخدر است، در حالی که استفاده از تنباکو و الکل جرم‌انگاری نشده ولی استفاده از مواد مخدري که بسیار سبک‌تر از آن هستند، جرم‌انگاری شده است، آن هم در حد جرم‌انگاری درجه یک.

چنانچه پاسخ به انحراف منطقی باشد، پاسخ به میزان مشخصی از آن انحراف در طول زمان، می‌بایست همگن و تقریباً ثابت باشد. چنانچه پدیده‌ای از قبل وجود داشته باشد و پاسخ به آن ناگهان شدید شود، علت را می‌توان در پیدایش هراس اخلاقی جستجو کرد.

به عنوان نمونه، میزان تیراندازی در مدارس در سال‌های ۱۹۹۸ الی ۲۰۰۱ در امریکا، روند نزولی نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که میزان مرگ در مدارس امریکا (به جز خودکشی و مرگ ناشی از حوادث) در سال ۱۹۹۸، ۳۵ مورد گزارش شده ولی این میزان در سال ۲۰۰۱ به هشت مورد می‌رسد. میزان قربانیان قتل در مدارس در سال ۱۹۹۳، ۴۲ مورد در سال بوده است. این میزان در سال ۲۰۰۱ به هشت فقره، در سال ۲۰۰۲ به دو فقره و در سال ۲۰۰۳ به چهار فقره کاهش یافته بود. ولی رسانه‌های امریکا در آغازین سال‌های هزاره

جدید از اپیدمی خشونت در مدارس سخن می‌راندند و خشونت در مدارس را به عنوان مشکلی فزاینده برای جامعه امریکا معرفی می‌کردند. رسانه‌ها دروغی در خصوص میزان قربانیان یک واقعه خاص خشونت در مدارس نمی‌گفتند، ولی بیان نمی‌کردند که در مجموع میزان خشونت در مدارس رو به کاهش گذاشته است. این عدم تناسب در پوشش خبری یک موضوع واحد را می‌توان دلیلی بر وجود هراس اخلاقی در نظر گرفت.

اگر بخواهیم در کشور خودمان مثال بزنیم، مثلاً طرح‌های مقابله با بدحجابی یا امنیت اخلاقی که توسط ناجا انجام می‌شود، مهم این است که این طرح‌ها در چند وقت سال به صورت بسیار گسترده انجام شده و بعد ناگهان گویی این مشکل برطرف شده، کنار گذاشته می‌شود. باز دوباره چند وقت بعد ظهور و بروز می‌یابد. این مسئله نشان‌دهنده این است که این طرح بر اساس تفکر منطقی انجام نمی‌شود. اگر این تفکر منطقی بود، نیازمند این بود که حرکت‌ها همگن و به صورت منطقی در طول زمان ادامه یابد.

در اینجا این مسئله مطرح می‌شود که هراس اخلاقی را چه گروهی ایجاد می‌کند؟ چند نظریه وجود دارد. یک نظریه معتقد است که مهندسی نخبگان آن را ایجاد می‌کند. به دیگر سخن گروه حاکم جامعه، برای اینکه توجه مردم را از مشکلات جامعه پرت یا خودش را در انتخابات مطرح کند، مسئله‌ای را به عنوان مشکل جا می‌زند. برای مثال بیان شده که در دهه ۸۰ در انتخابات ریاست جمهوری، نامزد انتخابات ریاست جمهوری امریکا، کارتر، مسئله مربوط به مواد مخدر را به عنوان یکی از اولویت‌های نخست امریکا مطرح کرد و توانست با تکیه‌ای که بر این قضیه داشت آرای مردم را جذب بکند.

به موجب نظریه عوام‌گرایی، هراس اخلاقی ریشه در بطن جامعه دارد و از

بدنه مردم نشأت می‌گیرد. به موجب این نظریه، قوای حاکم یا رسانه‌ها نمی‌توانند بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای در مردم ایجاد هراس اخلاقی کنند. پیش‌زمینه هراس می‌بایست در درون مردم وجود داشته باشد تا برجسته‌سازی رسانه‌ای یا رخداد واقعه‌ای خاص، بتواند هراس اخلاقی را دامن بزند. اگر در مقام تشبیه برآییم، باورها، هنجارها و عقاید مردم به چوبی خشک می‌ماند و پوشش رسانه‌ای همچون کبریتی است که به این دسته هیزم خشک می‌خورد و در زمانی کوتاه آن را به آتش می‌کشد.

نظریه دیگری که مطرح شده، مسئله گروه‌های ذی نفع طبقه متوسط است که توسط مثلاً روزنامه‌نگارانی که در طبقه متوسط وجود دارند، طرح‌ریزی و اجرا می‌شود و روزنامه‌نگاران برای اینکه فروش بیشتری داشته باشند به نفعشان هست و بازار این‌گونه اقتضا می‌کند که هرچند وقت یکبار به مسئله‌ای دامن بزنند و آن را به عنوان مشکل مطرح تا بتوانند مخاطب جذب کنند.

در خصوص بازتاب رسانه‌ای جرم بیان کردیم که اولاً جرائم به عنوان یکی از اخبار مهم در رسانه‌های گروهی منعکس می‌شود. مقدمه دوم این بود که رسانه‌ها به صورت همگون جرائم را منعکس نمی‌کنند، یعنی جرائم خشن، جرائم شدید و جرائم خاص به صورت خاص منعکس می‌شود. یکی از نتایج این ناهمگونی هراس اخلاقی بود که ناگهان جامعه نسبت به مسئله‌ای واکنش نامعقول نشان می‌دهد و از مسائل مهم اجتماعی دیگر، غفلت می‌کند به نوعی که فرهنگ ترس نهادینه می‌شود. به این موضوع تحت عنوان ترس از جرم پرداخته می‌شود.

یکی از جرائمی که رسانه‌ها به آن توجه زیادی می‌کنند، تصویری از یک مسافرکش شخصی است: زنی را سوار کرده، ربوده، تجاوز کرده و به قتل رسانده است. این تصویر را بسیار در رسانه‌ها می‌بینیم. هرگاه موردی از

این‌گونه جرائم باشد، در رسانه‌ها مورد پوشش قرار می‌گیرد، ولی واقعاً چه میزان از این موارد در کل کشور در مقایسه با کل راننده‌ها و مسافرکش‌های وجود دارد؟ این درصد به سمت صفر میل می‌کند. اگر ما بخواهیم منطقی فکر کنیم هیچ زنی نباید از اینکه سوار ماشین مسافرکش شخصی بشود، بترسد، ولی این هراس همیشه وجود دارد. خوشبختانه، در کشور ما امنیت بسیار بالایی برقرار است. امنیتش نسبت به بسیاری از کشورهای دیگر بدون هیچ اغراقی مثال زدنی است، ولی آیا مثلاً خانم‌های ما از اینکه شب‌ها تنها از خانه بیرون بیایند، احساس امنیت می‌کنند؟ خیلی از ما ناخودآگاه احساس ترس می‌کنیم در حالی که ترس ما منشأ منطقی ندارد و ما بر اساس ترس‌مان، برنامه‌های پیشگیری را برنامه‌ریزی می‌کنیم. پلیس در خصوص این مسائل بسیار هشدار می‌دهد در حالی که شاید سلسله کارهایی که انجام می‌دهیم، با توجه به آمار جرائم ما ویژگی منطقی نداشته باشد.

برای نمونه یک بار رئیس پلیس به صورت رسمی بیان کرد که میزان سرقت خودرو در کشور بسیار پایین است. اگر بخواهیم تفکر منطقی داشته باشیم، منطقی نیست که شما در خودرو را قفل نکنید. ولی فرهنگ ترس باعث می‌شود نه تنها قفل فرمان می‌کنیم، دزدگیر ۲۰۰ هزار تومانی هم می‌گیریم آخر هم می‌ترسیم، نکند ماشین را بدزدند. در حالی که میزان ارتکاب جرم بسیار پایین است، ما از آن بسیار در هراس هستیم. این احساس، ترس از جرم نامیده می‌شود. در اینجا متهم‌های زیادی در ایجاد ترس از جرم مطرح هستند. ترس از جرم کاملاً نسبی است. متغیرهای مکان، زمان، افراد، نوع جرم و ترس از جرم در افراد، مختلف خواهد بود.

ترس از جرم در کیفیت زندگی ما تأثیر نامطلوب می‌گذارد. باعث می‌شود ما نتوانیم به صورت بهینه زندگی کنیم. نتوانیم فعالیت‌های خودمان را بهینه سامان

بدهیم. به صورت غیررسمی مناطقی را به عنوان مناطق ممنوعه برای خودمان در نظر بگیریم. تحقیق‌ها نشان داده‌اند که ترس از جرم بر سلامت فیزیکی ما تأثیر می‌گذارد. نسبی بودن ترس از جرم، نسبت به جرائم مختلف بررسی شده، یعنی ترس از جرم مفهومی کاملاً نسبی است، افراد از جرائم مختلف، در مکان‌های مختلف به گونه‌های مختلف می‌ترسند. در زن‌ها معمولاً بیشتر از مردها ترس وجود دارد. در تحقیقی که انجام شده، ۴۸ درصد زنان تهران از اینکه شب‌ها تنها بیرون بیایند، می‌ترسند. ۳۳ درصد در حد متوسط و ۱۹ درصد کم می‌ترسند. بنابراین میزان بسیار بالایی از خانم‌ها از اینکه شب‌ها تنها از خانه بیرون بیایند، می‌ترسند. در حالی که این ترس، در واقعیت ریشه ندارد. افرادی بالای ۵۵ سال بیشتر از جرم می‌ترسند، در حالی که میزان بزه‌دیدگی آنها به نسبت پایین هست. اقلیت‌های قومی از جرم بیشتر می‌ترسند، مثلاً در انگلستان گروه‌هایی آسیایی بیشترین میزان ترس از جرم را دارند. فقر مالی در ترس از جرم تأثیر مستقیم دارد. کسانی که مارگزیده و بزه‌دیده جرم هستند و یا با بزه‌دیده‌های جرم ارتباط تنگاتنگ دارند، بیشتر از جرم می‌ترسند. بزه‌دیده‌هایی که با مجرمین رابطه رودرو داشته‌اند، مثل سرقت مسلحانه، سرقت‌های محموله‌ها و یا ورود غیرمجاز به منزل، یعنی عملاً از نزدیک، با بزه‌کار چهره به چهره مواجه شده‌اند، ترس بیشتری از جرم خواهند داشت.

مجدداً به عدم تناسب برمی‌گردیم. ترس از جرم با واقعیت جرائم ارتباطی ندارد. این بحث در مسائل مربوط به امنیت نیز مطرح می‌شود. یعنی اینکه عملاً ما چقدر امنیت را در جامعه برقرار کردیم، خیلی اهمیت ندارد، چیزی که به لحاظ فرهنگی مهم است، این است که مردم چقدر احساس امنیت می‌کنند. یعنی امنیت یک بحث است، احساس امنیت بحثی دیگر، که بسیار بیشتر از خود امنیت مهم است. اما ارتباط ترس از جرم با رسانه چیست؟ بیان شد که چیزی که در

رسانه منعکس نشود، گویی اصلاً وجود خارجی ندارد. اگر امنیت ما در حد پایینی باشد، ولی مردم فکر کنند که امنیت ما بالاست، تأثیرات امنیت بالا عملاً انجام خواهد گرفت. ولی اگر امنیت بسیار بالایی در جامعه داشته باشیم، ولی مردم فکر کنند که امنیت وجود ندارد، گویی که امنیت وجود نداشته و تأثیری نخواهد داشت. به عنوان نمونه ترس از جرم در بعضی از مناطق لندن، زیاد بوده، ولی عملاً این مناطق با مناطق اصلی جرائم ارتكابی در لندن مطابقت نداشته، یعنی جرائم در مناطق دیگری رخ داده است. این رفتار، پارادوکس ترس از جرم، نام گرفته است. پارادوکس ترس از جرم این نکته را بیان می‌کند که میزان جرائم یا خطر بزه‌دیدگی پایین ولی میزان ترس از جرم بالاست. نکته دیگر این است که ترس از جرم بر ارزش‌های دموکراسی تأثیر سوء می‌گذارد. وقتی که مردم از جرم بترسند، بیشتر به دولت و حاکمیت به عنوان برادر بزرگتر وابسته می‌شوند. در برخی از جوامع دولت‌ها بدشان نمی‌آید مردم از جرائم بترسند، چون وقتی مردمی ترسیده باشند، بهتر می‌توان آنها را دستکاری و افکار، رفتار و عقایدشان را کنترل کرد. ولی اگر مردم احساس امنیت کنند، احساس خودمختاری می‌کنند و خود می‌خواهند تعیین تکلیف کنند.

تحقیق‌ها نشان می‌دهد که هر اندازه افراد در معرض رسانه‌های گروهی باشند، ترس از جرم بیشتری را تجربه خواهند کرد. در اینجا نظریه‌ای به نام نظریه کاشت وجود دارد که متعلق به گربنر است و در بحث تأثیر رسانه معروف است. او می‌گوید تأثیر رسانه با نحوه تعامل با رسانه ارتباط مستقیم دارد. یعنی هر اندازه فرد بیشتر با رسانه مرتبط باشد، بیشتر تصاویر رسانه‌ای به عنوان تصاویر واقعیت در ذهن آن فرد شکل می‌گیرد. اکثر رسانه‌ها جرائم خشونت‌بار و شدید را بیشتر منعکس می‌کنند. فردی که تصویر عدالت‌کیفری

را در رسانه‌ها مورد توجه قرار می‌دهد، بیشتر به این نتیجه می‌رسد که در جامعه ناامنی وجود دارد و باید کاری انجام شود.

گریزی هم به بحث پیشگیری از جرم بزنیم. اینجا بحثی به عنوان ماتریکس ترس از جرم داریم که به صورت منطقی، میزان ارتباط جرائم و میزان ترس از جرم را بررسی کرده است. چهار حیطه یا حوزه را می‌توانیم شناسایی کنیم. حیطه ایده‌آل، این حیطه زمانی است که جرائم پایین است و میزان ترس از جرم نیز پایین است. جرم عملاً پایین و ترس از جرم هم پایین است. حیطه ترس از جرم، موقعی است که میزان جرائم پایین است، ولی میزان ترس از جرم بالاست.

در حیطه برنامه‌های پیشگیری از جرم، میزان جرائم بالا و میزان ترس از جرم نیز به نسبت بالاست. حیطه دیگر، حیطه راهبردهای آموزشی است که میزان جرائم بالا، ولی میزان ترس از جرم پایین است.

نقش پلیس جامعه‌محور در افزایش احساس امنیت، بسیار دخیل است. من به صحبت‌های دکتر ابراهیمی برمی‌گردم. وجود یک محیط شهری بسامان، میزان نور شهری کافی، خراب نبودن فضاها، شهری، بسیار کمک می‌کند تا ترس از جرم کاهش یابد. حیطه راهبردهای آموزشی ممکن است در خصوص برخی از جرائم وجود داشته باشد. برای مثال در شرایط فعلی ترس بسیار کمی از جرائم سایبر داریم. در حالی که ممکن است تهدید جرائم سایبر تهدید به نسبت بالایی باشد. در اینجا باید آگاهی مردم افزایش یابد ولی نباید افزایش آگاهی به شکلی باشد که باعث ترس از جرم شود. حیطه برنامه‌های پیشگیری در مواردی بود که هم میزان جرائم و هم ترس از جرم بالاست. در اینجا ضرورت استفاده از ظرفیت‌های جامعه مدنی و پاسخ‌های جامع مبتنی بر جامعه در پیشگیری از جرم بسیار اهمیت دارد.

به صورت گذرا به برخی از راهبردهای پیشگیری به منظور کاهش ترس از جرم اشاره می‌کنم. اول: تقویت نظارت‌های محلی، در اینجا من به راهکارهایی که دکتر ابراهیمی اشاره کردند، نزدیک می‌شوم. تقویت نظارت‌های محلی، بهبود کیفیت فضاهای شهری، افزایش همبستگی اجتماعی و افزایش روابط همسایگان، بسیار اهمیت دارد و چون همان بحث وابستگی رسانه مطرح هست، این مسائل تنها زمانی سودمند خواهد بود که مردم از طریق رسانه‌های گروهی از آنها مطلع باشند. اگر اطلاع مردم وجود نداشته باشد، گویی آنها وجود ندارد. به عنوان نمونه طبق بررسی‌های انجام شده، نصب دوربین‌های مداربسته در بسیاری از موارد در پیشگیری از زورگیری‌ها بسیار مؤثر بوده. یعنی نصب دوربین‌های مداربسته به عنوان یک عامل پیشگیری وضعی بسیار مؤثر بوده است. ولی این تأثیر زمانی اتفاق خواهد افتاد که نصب این دوربین‌ها به صورت آشکار باشد و مردم از نصب آنها آگاه شوند، نه اینکه به صورت مخفی باشد. دوربین‌های مداربسته مخفی بر وقوع جرم تأثیری ندارد. برنامه‌های پیشگیری از جرم باید به گونه‌ای باشد که مردم از آنها آگاه باشند و بتوانند اولاً نه تنها آگاه بشوند، بلکه در گام بعد با همکاری و هماهنگی خود مردم به انجام برسد. سرانجام می‌رسیم به منطقه ایده‌آل که هم جرائم پایین و هم ترس از جرم پایین است. نمونه این مناطق را می‌توان در روستایی دور افتاده یافت که افراد غریبه در آنجا وجود ندارد.

دکتر بهزاد رضوی فرد

بنده به یکی دو نکته از صحبت‌های دوستان اشاره می‌کنم. یک نکته از صحبت‌های دکتر ابراهیمی این بود که در بحث پیشگیری از جرم و مبارزه با جرائم برخورد ضابطین، بعضاً خود می‌تواند مسئله‌ساز باشد، در واقع واکنش نظام عدالت یا عدالت کیفری می‌تواند موجب تولید بزهکار و مجرم باشد. شاید تمام دوستان بارها خودشان در صحنه، نوع عکس‌العمل مردم را در اجرای بعضی از طرح‌های امنیت اجتماعی یا نوع برخورد پلیس با بعضی از به اصطلاح صحنه‌های ناخوشایند فرهنگی یا شیوه اعلان اعتراض‌ها یا نحوه پوشش را دیده یا شنیده‌اند. اگر شما مشاهده کرده باشید افراد واگویه می‌کنند و از برخی از برخوردهای پلیس اعلام انزجار می‌کنند.

دکتر سیدزاده نیز در صحبت‌هایشان میان بحث رسانه‌ای با این مسئله، پیوند زدند، نحوه حضور پلیس در اجرای امنیت اخلاقی و اجتماعی بسیار مسئله‌ساز و حساس است. یک نکته در صحبت‌های ایشان، نحوه مسئله‌سازی این بحث است. یعنی اینکه در موضوعی مانند مسئله حجاب، آیا واقعاً گرفتار بدحجابی

شدیم، به چه میزان واقعیت دارد. یعنی اینکه مسئله روز ماست و در مقابل مسائل کلان و اساسی دیگری که احیاناً برای جامعه ما مشکلات ریشه‌ای ایجاد کند باید درصد این اهمیت را بسنجیم. نکته دوم نوع برخوردی است که از طرف نیروهای پلیس با چنین مسائلی اتفاق می‌افتد. من دیده‌ام و شما نیز دیده‌اید که در میدان اصلی شهر، مثلاً وقتی نزدیک میدان ایکس می‌شوم، می‌بینم پلیس تا نیمه خیابان را گرفته و اولاً ترافیک ایجاد شده و ثانیاً تنها دلیل حضور جدی و نظامی پلیس و نگه داشتن ماشین‌ها مثلاً برای طرح امنیت اخلاقی است. به نظر من کاملاً تأثیر عکس دارد و می‌تواند یک نوع فرهنگ اعتراضی را دامن بزند. فرهنگی را که شما در آن لحظه اگر در همان منطقه بایستید، دائم مردم بگو و مگو می‌کنند و بد و بیراه می‌گویند. به همین علت در این زمینه‌ها نحوه اجرای بعضی از برنامه‌های پیشگیری وضعی نیز بسیار مهم است. نکته دیگری که از صحبت‌های جناب آقای ابراهیمی در زمینه ارتباط میان فرهنگ و پیشگیری از جرم برداشت کردم این است که بزه‌کارانی که از لحاظ جامعه‌شناسی جنایی، خودشان را قربانی برخی کمبودها محسوب می‌کنند، در این زمینه دیگر پاسخ شدید جزایی کاری از پیش نخواهد برد. من به همین بهانه مثلاً بعضی از حوادثی که در سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ در فرانسه اتفاق افتاد، اشاره می‌کنم. برخی از این حوادث من شخصاً حضور داشتم. دیدم اولین واکنشی که دولت نسبت به این حوادث نشان داد، رفتن به سراغ حومه‌های پاریس و نقاطی بود که به زعم آنها، دچار کمبود و به اصطلاح محیط‌های دارای مشکل هستند. به سرعت تمام نهادها و سازمان‌های مردمی را بسیج کردند، فعال کردند و سراغ مردم رفتند، افراد آن محله‌ها و واقعاً یک گفتگو برقرار شد. بین اینها مذاکراتی شد و من فکر می‌کنم تا حد زیادی توانستند با حضور در آن مناطق مسئله‌دار سوء تفاهات ایجاد شده و کمبودهایی که خصوصاً مردمان آن حومه احساس می‌کردند را برطرف کنند

تا احیاناً مشکلات برطرف شود. خلاصه اینکه در چنین محیط‌هایی که سعی می‌شود براساس علم جرم‌شناسی مدیریت شود، با تمام وجود می‌بینید دولت به سرعت وارد صحنه می‌شود، سعی می‌کند امکانات و خدمات ارائه دهد، البته این به این معنا نیست که ما بخواهیم الزاماً بین وقوع جرم، نابسامانی، نابهنجاری و آشفتگی فرهنگی با ارتکاب جرائم پیوند بزنیم. نمی‌خواهیم بگویم ریشه اصلی ارتکاب جرائم، الزاماً مسائل اقتصادی است، ولی عدم‌درک متقابل مشکلات فرهنگی به خصوص در حومه‌های پاریس، نظریه اساسی در آن زمان بود. به این معنی که یک اختلاف فاز اساسی فرهنگی بین افرادی که در این نقاط زندگی می‌کنند با سایر مردم باعث شده که این مشکلات پیش بیاید. بنابراین با صحبت، تخصیص امکانات و همکاری، تا حدودی این مسائل برطرف شد. مثلاً تصور کنید امکاناتی که دولت فرانسه یا دولت‌های دیگری برای تمامی افراد جامعه، حالا یا به تعبیری قشر متوسط به پایین برای برخوردار شدن مسکن ایجاد کرده‌اند. در کشوری مثل فرانسه تقریباً می‌توان گفت مشکل مسکن مانند ایران وجود ندارد. شرکت‌های خصوصی و دولتی متعددی وجود دارند که انبوه‌سازی کردند و دولت به تمامی افراد از زیر رده متوسط به پایین کمک هزینه مسکن می‌دهد. یعنی به راحتی دو سوم هزینه اجاره افراد را دولت می‌دهد از دانشجو گرفته تا افرادی که مشکلات اقتصادی دارند و خانوارها. این طبیعتاً می‌تواند زمینه بسیاری از جرائم مالی و اقتصادی را برچیند. از این نکته در خصوص نحوه برخوردمان با حوادثی که بعد از انتخابات خودمان داشتیم، استفاده می‌کنم. واقعیت این است که اساساً هیچ استراتژی نداشتیم. اگر فرض کنیم یک فرهنگ ویژه، یک فرهنگ خاص یا یک گروه خاص، یک طبقه خاص از جامعه ملاحظات، اعتراضات یا نکاتی دارند، نحوه برخورد ضابطین ما با این ملاحظات پیش‌بینی نشده بود و بدون برنامه اتفاق افتاد. لذا بخشی از این مسائل ناشی از این قضیه است. به این ترتیب من فکر

می‌کنم در تمام حوزه‌ها و زمینه‌های فرهنگی که می‌توان در خصوص بستر بزهداری برای آنها ریشه‌ای یافت، اگر دست به علت‌شناسی فرهنگی بزنیم، زمینه‌ها را خوب بشناسیم و می‌توانیم به درک نیازهای واقعی کمک کنیم که در پیشگیری از جرم کمک بیشتری به ما خواهد کرد.

پرسش: بعد از قضیه خفاش شب، هراسی ایجاد شد و پلیس این هشدار را داد، رسانه‌ها این هشدار را دادند که از این به بعد سوار ماشین‌های شخصی که مشخص نیست یا آرم مخصوصی ندارند، نشوید. ما نمی‌توانیم این ایجاد هراس را نقشی مثبت در پیشگیری از وقوع جرم ببنداریم؟

پاسخ: صحبت شما را من در بحث ترس از جرم مطرح کردم. این هراس اخلاقی نیست، بلکه ترس از جرم است. خدا، ترس را در وجود همه ما قرار داده تا خودمان را حفظ کنیم. ولی ترس باید منطقی باشد. فرض کنیم اگر ما خیلی بترسیم که اگر بیرون رفتیم، از خیابان یعنی آن طرف پژوهشگاه، مثلاً چاله کنده باشند و ما در چاه بیفتیم. یا پارسال خیابان ناگهان نشست کرده بود، دو تا ماشین در چاله رفتند و دو نفر کشته شدند. شما در خیابان راه می‌روی، از این بترسی که نکند خیابان نشست پیدا بکند و شما در چاله بیفتی. آیا این احتمال وجود دارد یا نه؟ آیا این اتفاق افتاده یا نه؟ ولی آیا شما از این می‌ترسید؟ بحث این است که ترس باید وجود داشته باشد، ولی باید منطقی باشد. یعنی ترس باید مطابق با میزان خطر باشد. اگر ترس از میزان خطر بیشتر شد، ترس غیرمنطقی می‌شود. ترس غیرمنطقی ممکن است مبتنی بر پوشش رسانه‌ای آن موضوع باشد. یعنی رسانه‌ها بیشتر بر جرائمی که شدیدتر هستند، تکیه می‌کنند. مثلاً ترس داریم که کودکانمان از طرف افراد بیگانه مورد سوءاستفاده جنسی قرار بگیرند. این ترس ما تأثیر سوء دارد. از این جهت که ما

اولاً از بیگانه‌ها بیشتر می‌ترسیم دوم غفلت می‌کنیم از آشنائیهایی که بیشتر مرتکب جرائم جنسی می‌شوند. یعنی ترس از جرم عملاً باعث می‌شود که کیفیت زندگی مان کاهش پیدا کند.

حالا اینکه بخواهیم مسافرخش‌های شخصی را ساماندهی بکنیم، کار بدی نیست، همه چیز ضابطه‌مند و قاعده‌مند شود، خوب است، ولی اینکه تمام جامعه ما همیشه در این هراس باشند که ممکن است بزه‌دیده یک آدم‌ربایی قرار بگیرند، در کیفیت زندگی افراد تأثیر سوء می‌گذارد.

پرسش: برداشتی که از صحبت‌های شما می‌کنیم این است که رسانه‌ها فرهنگ خاصی را ایجاد می‌کنند که این فرهنگ خاص می‌تواند بر فرهنگ پیشگیری تأثیرگذار باشد و حتی این فرهنگ خاص می‌تواند بعضاً الگوهای خاصی به بزهکاری‌هایی که ممکن است در جامعه یا در آینده رخ بدهد، ارائه کند.

پاسخ: من ابتدا اشاره کردم که جرائم تقلیدی یکی از آثار عدم همگونی تصویر رسانه‌ای از جرم با واقعیت جرایم است. در بحث جرائم تقلیدی ما همین بحث را داریم. یعنی تا چه حد بزهکار ممکن است در خصوص روش‌ها و اصل ارتکاب جرم از رسانه الگو بگیرد. مثلاً با یک جستجوی ساده در اینترنت می‌توان به چگونگی سرقت یک ماشین آشنا شد، شما به راحتی می‌توانید کلیپ‌های تصویری بسیار زیادی ببینید که چگونه می‌توانید در ماشین را باز و ماشین را سرقت کنید. یا چگونه از یک مغازه دزدی کنیم و کسی نفهمد. مثلاً در نحوهٔ گروگان‌گیری، این بحث مطرح می‌شود که پوشش رسانه‌ای آدم‌ربایی چه به صورت تصویر و چه به صورت فانتزی باعث می‌شود که آدم‌رباها در جرائم بعدی فریب ترفند پلیس‌ها را نخورند. یعنی پوشش رسانه‌ای جرم، سبب می‌شود که شیوه ارتکاب جرایم، فنی‌تر و پیشرفته‌تر شود.

بخش دوم

دکتر بهزاد رضوی فرد

این نشست دومین میز تخصصی با موضوع نقش فرهنگ در پیشگیری از وقوع جرم است که گروه حقوق فرهنگ و ارتباطات پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات مبادرت به برپایی آن کرده است.

بسیار خوشحالم که اعلام کنم این گروه بعد از ماه‌ها کار کارشناسی، در حدود سه ماه است که قدم به عرصه وجود گذاشته است و البته امیدوارم که خدمتگزار هنرمندان، فرهنگیان و تمامی کسانی که در عرصه هنر و فرهنگ فعالیت می‌کنند، باشد.

سخنرانان و اساتیدی که در این جلسه حضور دارند دکتر محمدی عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و مؤلف مقالات و کتابهایی در حوزه جامعه‌شناسی و دکتر زینالی از اساتید علوم قضا و جرم‌شناسی هستند. در ابتدا لازم می‌دانم مواردی را خدمت حضار عرض کنم.

اول اینکه نقش فرهنگ در پیشگیری از وقوع جرم، موضوع بدیعی است که متأسفانه کمتر به عنوان دستمایه مطالعه و توجه یک گروه مشخص و علمی قرار گرفته است. البته در حوزه‌های علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی، اساتید محترم به

مباحث آسیب‌شناسی اجتماعی توجه داشته‌اند و بحث فرهنگ نیز همواره به عنوان پایه جامعه‌شناسی مورد توجه بوده است. اما هدف ما این است که به عنوان حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای پیوند وسیع بین حقوق و فرهنگ برقرار کنیم.

به همین دلیل پرونده مباحث و هم‌اندیشی ما در خصوص اینکه حوزه و گستره فرهنگ و حقوق ارتباطات چیست و هرکدام می‌توانند چه کمکی به هم کنند، باز است، تا در آینده طرح‌هایی در این جهت ارائه شود.

فرهنگ مقوله‌ای در بستر علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی است، در حالی که پیشگیری مقوله‌ای از حوزه جرم‌شناسی است و به نظر عده‌ای به عنوان شاخه‌ای از حقوق جزا یا حقوق کیفری است و به نظر عده‌ای هم پیشگیری بخشی از مباحث علم جرم‌شناسی به عنوان یک شاخه مستقل است. این شاخه علمی مستقل، متشکل از گرایش‌های مختلف علوم انسانی است.

به‌رحال در اینجا جرم و ناهنجاری مدنظر ماست. اینکه فرهنگ چه نقشی در پیشگیری از جرم بازی خواهد کرد، در درجه اول نیاز به بازشناسی جایگاه فرهنگ و جدی گرفتن فرهنگ و حضور مؤثر فرهنگ در زندگی روزمره دارد. این در حالی است که به اعتقاد بسیاری از جامعه‌شناسان و سیاسیون، نقش فرهنگ در جریان اجتماعی اعم از حقوقی، سیاست و ... کمرنگ‌تر شده است. لذا ما از خودمان خواهیم پرسید که در بعضی از مصادیق عمل مجرمانه رشوه و ارتشا که در فرهنگ دینی مقید به حلال و حرام به عنوان اکل مال به باطل شناخته شده است و جزئی از فرهنگ ماست، اعتقاد حرمت اکل مال به باطل چقدر واقعاً قوی، ریشه‌دار و فعال است، تأثیر این فرهنگ در پیشگیری از جرم است. طبیعی است که چنین فرهنگ‌هایی که البته کم هم نیستند و در دین و مذهب ما ریشه دارند، بتوانند کمک‌های مهم و مؤثری در این ارتباط کنند و بعضاً هم بتوانند در حوزه کنترل

اجتماعی به عنوان نظم حقوقی جامعه مطرح شوند.

همچنین می‌توان به موضوع امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرد. یکی از بخش‌های مهم و قوی فرهنگ ما و به نوعی همه ملل، امر به معروف و نهی از منکر است. البته به این دلیل می‌گوییم همه ملل، زیرا شاید جنبه دینی آن مورد توجه ما باشد اما در فرهنگ سایر ملت‌ها هم این موضوع به انحای مختلف جایگاه دارد. بررسی تأثیر این فرهنگ مهم است. این در حالی است که امروزه امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان یک نماد و ابزار فرهنگی خودش گرفتار آفت ابزارگرایی شده است و با این تردیدها باید نقش این موضوع به عنوان یک نهاد فرهنگی در پیشگیری از جرائم بازشناسی شود.

از طرفی اگر عرف را به عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم فرهنگ بدانیم و متقابلاً آن را به عنوان یکی از منابع حقوق بپذیریم که البته در تمام گرایش‌ها هم پذیرفته شده است، باید ببینیم که آیا روال شکل‌گیری عرف‌های فرهنگی ما در حال حاضر به علم حقوق کمک می‌کند یا خیر؟

به عنوان مثال، آیا عرف‌های فرهنگی می‌توانند در حوزه پیشگیری از جرائم نقش مؤثری بازی کنند یا خیر؟ شاید بتوان گفت در حال حاضر در کشور ما مشکل اساسی فرهنگ، کانالیزه‌شدن یا بعضاً و متأسفانه دولتی‌شدن این مسئله است. لذا آیا فرهنگ دولتی و فرهنگی که تمام و کمال از دولت‌ها ارتزاق می‌کند، می‌تواند از حمایت مردم برخوردار باشد و در پیشگیری مردم نهاد از جرم مؤثر باشد یا خیر؟ این فرهنگ چگونه شکل می‌گیرد و تبدیل به یک ابزار برای جلوگیری از جرایم خواهد شد؟

رفتارهای انحرافی مثل رفتارهای هنجاری آموخته می‌شود و و هیچ فرقی هم نمی‌کند. یعنی دلیل انجام این رفتارها مادرزادی نیست، بلکه اکتسابی است.

و ما نمی‌دانیم وقتی این موارد را یاد گرفتیم بعد شدت رفتار، تراکم، تداوم و تبدیل شدن آن به عادت است و بعد انجام رفتار انحرافی.

وقتی کسی با رفتار انحرافی برخورد می‌کند خود انتخاب می‌کند که به کدام طرف برود یعنی آن را انجام بدهد یا خیر و این مسئله به انگیزه‌ها و ارزش‌های فرد بستگی دارد. خیلی از مسائل یادگرفتنی است. همان طور که «ساترلند» می‌گوید احساسی هم که می‌کنید یادگیری است. شما یک چیز را می‌بینید، الگو می‌گیرید، بعد آشنا می‌شوید و در اینجا ارزش‌هایتان به شما می‌گوید که این را ادامه دهید یا ندهید، تراکم آن هم مهم است و بعد تداوم. همه این موارد در فرهنگ هست و همه چیز یادگرفتنی است و اگر شما قبول کنید که کاری خوب است، ادامه می‌دهید. عناصر یادگیری فرهنگی گستره بسیار وسیعی دارد و آقای دکتر رضوی فرد در مقدمه سخن خود به اصل مطلب اشاره کردند و من هم فقط یک نکته که برای خودم جالب بوده را عرض می‌کنم.

یکی از آن چیزهایی که ما در مرحله جامعه‌پذیری یاد می‌گیریم، این است که اعتماد به نفس داشته باشیم یا نه. تأیید و تصویب والدین برای کودک بسیار مهم است و این بعدها به دیگر اطرافیان و تأیید آنها هم گسترش پیدا می‌کند. توجه به تأیید و تصویب دیگران باعث می‌شود که خیلی از کارهایی را که علاقه داریم را انجام ندهیم، زیرا نمی‌دانیم که آیا مورد تأیید دیگران است یا نه. برای اینکه تأیید و تصویب دیگران را بگیریم، بخشی از خودمان را انکار می‌کنیم و همیشه آدمی هستیم که به خویشتن واقعی خود نرسیده و در جستجوی تأیید دیگران هستیم. یعنی ما افرادی هستیم که بیشتر عمر خود را جهت راضی کردن دیگران از خودمان، سپری می‌کنیم. افرادی که اینگونه‌اند برای جبران، رفتارهایی را می‌کنند که همیشه مایه بعضی از انحرافات اجتماعی

و در نهایت مسائل اجتماعی می‌شود. جوانی که در خیابان مزاحم دختری می‌شود چون اعتماد به نفس و احترام به خویشتن ندارد به این کارها روی می‌آورد. این رفتارها کم‌کم به رفتار انحرافی تبدیل و مجموعه آن به یک مسئله اجتماعی ختم می‌شود. شخصی که مواد مخدر مصرف می‌کند، به دلیل عدم اعتماد به نفس به آن روی آورده و به آن تکیه می‌کند. افرادی که نسبت به دیگران بدگویی می‌کنند اعتماد به نفس ندارند، احترام به خویشتن هم ندارند، حسن‌جویی نمی‌کنند بلکه همیشه عیب‌جویی می‌کند. باز هم به این شعر اشاره می‌کنم:

کمال سر محبت ببین نه نقص و گناه

که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند

احترام به خویشتن باعث می‌شود دیگران هم به شما احترام بگذارند. نکته مهمی است که اگر ما این رفتارها مثل اعتیاد، انحراف جنسی، ارتشا، فحشا، تقلب، عدم احترام به بزرگترها، خشونت زبانی و موارد متعدد دیگر البته همه مسائل اجتماعی را نمی‌گوییم، بلکه بسیاری از آنها مجموعه رفتارهایی است که در اثر عدم اعتماد به نفس و احترام به خویشتن ایجاد می‌شود و سبب انحرافات اجتماعی مسائل اجتماعی می‌شود.

همه اینها برمی‌گردد به جایی که او یاد می‌گیرد. باید در خانواده، مدرسه و محیط همه چیز را به خوبی یاد داد. در بعضی کشورها جاهایی برای بچه‌ها هست که اعتماد به نفس آنها را تقویت می‌کند. ریشه بسیاری از رفتارهای انحرافی اجتماعی به این مسئله برمی‌گردد که فرد برای این زندگی کرده که دیگران از او راضی باشند.

پرسش: شما به بحث فرهنگ دولتی اشاره کردید و دکتر محمدی هم مثال‌هایی در این ارتباط و روابط دو جنس زدند. اما باید به این مورد توجه

کرد که در زمان حاضر شرایط و فرهنگ دولتی به گونه‌ای حاکم است که اگر در این ارتباطها خانم مقصر باشد، باز هم نیروی انتظامی طرف او را می‌گیرد. یعنی فرهنگ دولتی در جامعه عارض شده است. می‌خواهم ببینم که این فرهنگ دولتی چه تاثیری بر عرف مردم دارد؟

دکتر محمدی: عناصر فرهنگی بسیار گسترده‌اند، اما در جامعه ما بسیار کند حرکت می‌کنند و البته در اختیار مردم است. به نظر من اگر دولت وارد این مقوله شود و آن را در دست بگیرد، ممکن است با مشکل مواجه شود. یعنی اگر من نوعی موردی را به فرد بگویم برای او بهتر است، اما اگر دولت وارد شود، تأثیر خوبی نخواهد گذاشت. یعنی دولت در خیلی جاها نباید وارد شود. پرسش: شما می‌فرمایید در جامعه ما انحرافات ناشی از عدم اعتماد به نفس است. این اعتماد به نفس در کجا باید شکل بگیرد و نقش آموزه‌های دینی در اینجا چیست؟ و آیا مقصر دولت است یا جامعه یا خانواده؟

دکتر محمدی: ابتدا باید بگویم همه انحرافات اجتماعی ناشی از عدم اعتماد به نفس نیست، بلکه انحرافات خاصی به این موضوع برمی‌گردد. نکته دوم اینکه همه این موارد چه خوب و چه بد در فرهنگ موجود است.

حال چگونه می‌توان از عناصر استفاده کرد؟ خانواده است که این اعتماد به نفس را در فرد ایجاد می‌کند که استفاده درست داشته باشد. بعد از خانواده بخش آموزش و تمام کسانی که احساس مسئولیت دارند، تاثیرگذار خواهند بود.

دکتر امیر حمزه زینالی^۱

از دکتر رضوی فرد به دلیل برگزاری این جلسه تشکر می‌کنم. در اینجا رابطه بین فرهنگ و پیشگیری از جرم مطرح است. این رابطه را از زوایای مختلف می‌توان بررسی کرد به ویژه با تعریفی که ما از فرهنگ داریم. دوستان مستحضر هستند که واژه فرهنگ واژه‌ای است که تعاریف متعددی از آن شده است و به نتیجه خاصی هم نرسیده است و در نهایت همه حتی یونسکو به جای تعریف فرهنگ، مقوله‌های آن را مشخص کردند، تا بحث سیاستگذاری فرهنگی به راحتی امکان‌پذیر باشد. در حوزه‌های علمی و دولتی و وزارت فرهنگ هم این اتفاق افتاد که به جای تعریف فرهنگ مقوله‌های آن مورد توجه قرار گرفت.

بخشی از بحث برمی‌گردد به بحث نظریه‌های فرهنگی در حوزه بزهکاری که با تعریف‌هایی که از فرهنگ وجود دارد، خیلی سنخیت دارد و دکتر محمدی به نظریه معاشرتی «ساترلند» اشاره کردند یا نظریه تعارض فرهنگی «سریر» که نظریه مهمی است که من از آن گذر می‌کنم.

۱. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی و مدرس دانشکده بهزیستی

اما رابطه بین فرهنگ و پیشگیری از جرم از زوایای دیگری هم قابل طرح است و آن زمانی است که ما به مقوله فرهنگ یک نگاه علمی و ملموس داشته باشیم. یعنی صحبت از تولیدات و خدمات فرهنگی بکنیم و مقوله‌های فرهنگی را جزء به جزء مشخص کنیم. وقتی صحبت از مقوله‌های فرهنگی می‌شود، یکی از مهم‌ترین مباحثی که مطرح می‌شود، بحث مداخله دولت در این مقوله‌ها است. طبعاً هیچ دولتی نسبت به مقوله‌های فرهنگی بی‌طرف نیست. منتها محدوده دخالت و نوع نگاه به فرهنگ در دولت‌های مختلف، متفاوت است. برخی دولت‌ها در این ارتباط سیاست تسامح را در پیش گرفته‌اند و تنظیم بسیاری از این مقوله‌ها را به جامعه مدنی واگذار کرده و خود در نقش ناظر یا سیاستگذار ظاهر شده‌اند. برخی دیگر سیاست مداخله حداکثری را در نظر گرفته و در کنار سیاستگذاری کنترل را هم اعمال می‌کنند. در واقع این دولت‌ها کالاها و خدمات فرهنگی منطبق با خواسته‌های خودشان را تعریف و به جامعه ارائه داده‌اند و محدوده آنها را نیز خود کنترل می‌کنند. بخشی از دولت‌ها هم بین این دو گروه هستند. یعنی سعی می‌کنند که هم از مداخله حداکثری پرهیز کنند و هم در بعضی حوزه‌ها کنترل و نظارت دقیق داشته باشند. وقتی صحبت از مداخله و کنترل رسمی می‌شود به تبع در حوزه تولید، عرضه و تقاضای کالا و خدمات فرهنگی از مقوله‌های چاپ و نشر گرفته تا سمعی - بصری و اوقات فراغت که تقریباً ۹ حوزه است مدنظر است. زمانی که بحث تحریک محدوده‌ها و مرزها پیش می‌آید ما با رفتار فرهنگی یا مقوله فرهنگی مطلوب و نامطلوب مواجه می‌شویم. یعنی حاکمیت در کنار بحث‌های سیاستگذاری و برنامه‌ریزی که وجود دارد و دولت‌ها آن را انجام می‌دهند وارد حوزه فرهنگی می‌شود. به عبارت دیگر حاکمیت در حوزه مقوله‌های فرهنگی، محدوده فرهنگی را تعریف می‌کند.

به عنوان مثال چه کتابی چاپ، چه فیلمی تولید و چه آهنگی ساخته شود. مردم چه چیزی بخورند و چه چیزی نخورند. اوقات فراغت و رابطه دو جنس باید به چه شکل باشد. یعنی دولت به شکل رسمی وارد این مباحث می‌شود و محدوده آنها را تعیین می‌کند.

در زمانی که دولت مداخله رسمی می‌کند و امر و نهی‌ها و محدوده‌های فرهنگی متبلور می‌شود، بحث رفتار مطلوب یا نامطلوب، هنجار و ناهنجار از نظر حاکمیت و منحرفانه و غیرمنحرفانه و در نهایت جرم و غیرجرم متولد می‌شود. در چنین فضایی است که بحث پیشگیری از رفتارهای نامطلوب فرهنگی مطرح می‌شود. ما اگر بخواهیم این بحث را با شرایط کشور خودمان تطبیق بدهیم، بحث پیشگیری از رفتارهای نامطلوب فرهنگی هم مطرح می‌شود. مستحضر هستید که اکثریت در ایران معتقدند، ذات اصلی انقلاب اسلامی ایران در واقع فرهنگی بوده و اصلاح حوزه فرهنگ را هدف اولیه این انقلاب مطرح می‌کنند و به‌ویژه به دلیل دغدغه‌های دینی و شرعی که در این انقلاب وجود داشته، بحث فرهنگ را بسیار با اهمیت می‌دانند.

از همان ابتدای انقلاب وقتی به حوزه تقنین در محور مقوله‌های فرهنگی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این موضوع از دغدغه‌های اصلی بوده و به همین دلیل امروز با مجموعه عظیمی از قوانین و مقررات کیفری در بحث فرهنگ مواجه هستیم. قوانینی که بسیار ریز و جزئی وارد مقوله‌های فرهنگی، تولید، عرضه و تقاضای کالا و خدمات شده‌اند. حتی ما می‌توانیم از یک نوع حقوق کیفری فرهنگی در کشورمان نام ببریم که دارای ویژگی‌های خاص خودش است که می‌توان آن را هم به بحث گذاشت. زمانی که به مشروح مذاکرات مجلس در زمان تصویب قوانین فرهنگی به ویژه سه قانون بسیار مهم، یعنی قانون مربوط

به امور سمعی - بصری، قانون نحوه پوشش و قانون ماهواره توجه می‌کنیم که در طول ۱۰ سال از سال ۶۲ تا ۷۲ به تصویب رسید، متوجه می‌شویم که بحث‌های جدی با دیدگاه‌های مختلف در آن حوزه مطرح شد. دیدگاه اول، دیدگاهی بوده که معتقد بود، دولت نباید در این مقوله‌ها دخالت کند و فقط با توجه به تشکیلات عظیم فرهنگی کشور، از طریق پیشگیری اجتماعی و پیشگیری فرهنگی و آموزش شهروندان کاری کند که آنها به سمت آن چیزی که از طرف حاکمیت رفتار ناهنجار و نامطلوب است نروند. مکمل این دیدگاه، دیدگاهی بود که در اقلیت بود و معتقد بود که در مقوله‌های فرهنگی چون شهروندان قدرت تشخیص دارند باید به خودشان واگذار کرد که کدام رفتار خوب است و کدام رفتار بد. عده‌ای هم معتقد بودند، چون انقلاب ما فرهنگی بوده، این کار باید صورت گیرد، اما باید توجه کرد که در عمل به دلیل اینکه دولت را به یک حاکمیت مداخله‌گر تبدیل می‌کند، اجرای این قوانین امکان‌پذیر نیست. یعنی این گروه به دلیل مشکلات اجرایی با این قانون مخالفت می‌کردند. اما در مقابل موافقین اعلام می‌کردند، درست است که باید با تساهل برخورد کرد و کارهای فرهنگی و آموزشی انجام داد اما به هر حال در کنار این مسئله، بحث سرکوب و مجازات هم بسیار مهم است. یعنی باید از طریق قانونگذاری کیفری، شهروندان را در یک چارچوب خاص فرهنگی و یک الگوی خاص رفتاری، به حرکت واداشت. آنها معتقد بودند که اقدامات آموزشی و غیرکیفری به تنهایی مؤثر نیست و باید این کار را کرد. همچنین آنها معتقد بودند که انقلاب ما، یک انقلاب ایدئولوژیک است. از زاویه نگاه امنیتی و سیاسی نیز بیان می‌کردند، افرادی که رفتارهای نامطلوب و منحرفانه انجام می‌دهند وابسته به استکبار جهانی بوده و عمداً این کارها را انجام می‌دهند.

بنابراین می‌بینیم که در اکثر این قوانین صلاحیت رسیدگی به مقوله‌های فرهنگی که کیفری شده‌اند به دادگاه انقلاب واگذار می‌شود. در واقع یک مقوله اجتماعی و فرهنگی به یک مقوله سیاسی و امنیتی تبدیل می‌شود. در حال ما شاهدیم که در ایران دیدگاه موافقین حاکم است و در طی این سی و چند سال قانونگذار کیفری ایران به شدت در حوزه مقوله‌های فرهنگی یا آنچه تحت عنوان تولید، عرضه و تقاضای کالای فرهنگی است، مداخله کرده و سعی کرده با امر و نهی کیفری مسیر را برای شهروندان در عرصه پوشش، سمعی - بصری و بسیاری مسائل دیگر تعیین کند و به شهروندان نهیب بزند که اگر از این مسیر خارج شوید با مجازات در قانون مواجه می‌شوید.

مورد دیگری که من می‌خواهم مطرح کنم بحث مداخله کیفری در حوزه مقوله‌های فرهنگی است. این بحث بسیار مفصل است. به دلیل مسئولیتی که چندین سال پیش در لایحه جرم‌زدایی به من واگذار شد، تحقیقی را در حوزه فرهنگ انجام دادم. این بحث هم از نظر جامعه‌شناختی، هم فلسفی و هم جرم‌شناختی، فقهی و قانون اساسی دارای چالش‌های اساسی است. بحث مداخله دولت در حوزه فرهنگ و به‌ویژه مقوله‌های فرهنگی، چه در حوزه نظری و چه در حوزه عملی، سبب ایجاد چالش با استقلال فردی شهروندان و حریم خصوصی افراد می‌شود. خیلی‌ها معتقدند که بسیاری از مقوله‌های فرهنگی به حریم شخصی افراد برمی‌گردد و لذا دولت حق مداخله در آنها را ندارد و باید به این حوزه احترام بگذارد و اگر مداخله کند یک پدرسالار است. می‌دانید که در موضوع مداخله دولت در مقوله فرهنگی بحثی مطرح است تحت عنوان پدرسالاری قانونی و یا قیم‌مآبی قانونی. منظور هم این است که دولت نباید قیم‌مآبی مطلق را حاکم کند. یعنی نیاز نیست که دولت مسیر را

برای همه شهروندان به طور یکسان نشان دهد. شهروندان بزرگسال و عاقل و بالغ، قوه تشخیص دارند و می‌توانند تشخیص دهند که چه رفتاری بهنجار و چه رفتاری نابهنجار است. اگر هم مرتکب رفتار نامطلوبی شدند از طریق سازوکارهای اجتماعی می‌توان این رفتار را کنترل کرد. در واقع بهتر است که دولت همانند بسیاری از کشورهای غربی از قیم‌مآبی نرم یا اعمال کنترل بر عرضه و تولید کالای فرهنگی نامطلوب بر روی کودکان تبعیت کند. به طور مثال در کشورهای غربی بحث CD مستهجن و مشروبات الکلی یا چیزهایی شبیه به این، برای بزرگسالان ممنوع نیست، اما در مقابل عرضه آنها به کودکان و افراد کم سن و سال ممنوع است و به شدت هم کنترل می‌شود. به این دلیل که دولت می‌گوید آنها قوه تشخیص ندارند. این یکی از بحث‌هایی است که مطرح می‌کنند و معتقدند که دولت اگر بخواهد در همه چیز مداخله کند، حریم خصوصی شهروندان را نقض کرده است.

با توجه به این مباحث، مسائل بسیار جالبی در اینجا مطرح می‌شود. به‌ویژه اینکه این افراد معتقدند، اگر این مسئله، یعنی حفظ حرمت حریم خصوصی افراد نقض شود، که البته در کشور ما شده است، خود دستگاه پلیس و قضایی را می‌تواند به سمت ارتکاب به جرم هدایت کند. در جایی خواندم که خلیفه دوم در مدینه قدم می‌زده، از خانه‌ای صدای لُهو و لعب می‌شنود، از دیوار بالا رفته و وارد خانه می‌شود و می‌گوید، ای ملعون فکر می‌کنی کار خلاف انجام می‌دهی و خلیفه خواب است. صاحبخانه می‌گوید درست است که من مرتکب یک عمل خلاف شدم، اما شما سه عمل خلاف انجام دادید. قرآن گفته تجسس نکنید، که شما کردید. همچنین فرموده دق‌الباب کنید که شما نکردید و مورد سومی را هم مطرح می‌کند.

بسیاری از مواقع مداخله دولت از طریق قانونگذاری کیفری در حوزه رفتارهایی که به حریم خصوصی بازمی‌گردد، باعث می‌شود خود عمل، جرم‌زا شود و پلیس مرتکب رفتاری شود که آن رفتار از نظر قانون جرم است. پس حق متفاوت بودن افراد و تفکیک حوزه عمومی و خصوصی شهروندان یکی از چالش‌هایی است که مطرح می‌شود و در زمان تصویب قوانین در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ هم این مسائل مطرح بود. حتی در بحث نگهداری CDهای مستهجن یک زمان این عمل به دلیل اینکه از نظر حاکمیت کالای فرهنگی نامطلوب تلقی می‌شد، جرم بود. در سال ۷۶ دیوان کشور رأی صادر کرد که نگهداری آنها اگر برای تجارت و توزیع باشد، جرم است. یعنی به نوعی، حریم خصوصی شهروندان را به رسمیت شناخت. پس می‌بینیم که اگر از یک مدل حداکثری قانونگذاری کیفری استفاده کنیم و رفتارها را جرم محسوب کنیم؛ خود قانون کیفری هم با توجه به مثال می‌تواند به عنوان یک عامل تنش محسوب شود. به این دلیل که وقتی شهروندان می‌بینند که قدرت مانور آنها محدود شده و برایشان تنش ایجاد شده، به نافرمانی از قانون روی می‌آورند و بحث زیر سؤال رفتن قوه قانونگذار مطرح می‌شود و می‌گویند در چنین مواقعی قانون به یک بیر کاغذی تبدیل می‌شود. یعنی قانونی که هست اما، به دلیل اینکه شهروندان در منطقه وسیعی آن را نقض می‌کنند، عملاً اجرا نمی‌شود. بحث جرم‌انگاری و رابطه آن با افکار عمومی و ارزش‌ها و نگرش‌های مردم بسیار مهم و ظریف است. به عنوان مثال بحث ماهواره در حوزه سمعی - بصری یک مقوله فرهنگی است که از نظر قانونی جرم محسوب می‌شود، مثل ویدئو که قبلاً جرم بود. اما به دلیل نقض مکرر این قانون از طرف شهروندان قانونگذار عقب‌نشینی کرده و گفته این رفتار جرم نیست یا خودبه‌خود این رفتار، عنوان مجرمانه را از دست داده و به نوعی

دچار جرم‌زدایی عملی شده و دیگر نامطلوب محسوب نمی‌شود، در حوزه فرهنگ هم بی‌توجهی به حریم خصوصی و حق متفاوت بودن شهروندان می‌تواند این تبعات را در پی داشته باشد.

اما عده‌ای معتقدند با وجود آنکه این قانون اجرا نمی‌شود اما یک نقش فرهنگی، ارزشی و توضیحی برای قانون قائلند. آنها می‌گویند که ما یک نظام دینی هستیم و با قانونگذاری که وسیع‌ترین نوع سیاست‌گذاری رسمی است، چون درهمه جای کشور اجرا می‌شود، دنبال نقش ارزشی و توضیحی و آموزشی قانون هستیم. یعنی به عنوان یک تابلو اعلام می‌کنیم که مرزهای فرهنگی ما کجا هستند. هرچند ممکن است این کار در عمل به پیشگیری منجر نشود و اجرا هم نشود، اما به عنوان تابلو و نماد آن را حفظ می‌کنیم تا تفاوت ما با نظام‌های فرهنگی دیگر مشخص شود.

من فکر می‌کنم بسیاری از قانونگذاری‌هایی که در مقوله فرهنگی در جمهوری اسلامی صورت گرفته این هدف را دنبال کرده است. زیرا می‌بینیم وارد یکسری رفتارهای ریز و جزئی شده است که بسیاری از آنها در عمل امکان‌پذیر نیست. به طور مثال در حوزه پوشش، بسیار ریز و جزئی رفتارهایی را جرم‌انگاری کرده که در عمل قابل اجرا نیست. من معتقدم آن نقش ارزشی، توصیفی و نمادین قانونگذاری کیفری خیلی بیشتر از نقش پیشگیرانه مدنظر بوده است.

بحث مهم دیگری که وجود دارد، اختلاط مرزهای بین جرم و گناه در این حوزه است. بسیاری از کسانی که به مشروح مذاکرات مراجعه می‌کنند، از زوایه شرعی و گناه وارد این مقوله‌های فرهنگی می‌شوند و معتقدند که اینها عمل حرام است و باید جرم محسوب شوند. گذشته از اینکه از نظر شرعی قابل بحث است که این طور هست یا خیر و متخصصان باید به آن بپردازند، به

فرض هم اگر ما این موضوع را در نظر بگیریم، حرام بودن یا گناه بودن یک عمل به هیچ عنوان توجیهی برای جرم دانستن آن عمل محسوب نمی‌شود. چون جرم انگاری یک عمل آثار و تبعات زیادی برای شهروندان دارد و شهروند را با پلیس و زندان و دستگاه قضایی روبه‌رو می‌سازد و بسیاری از مسائل دیگر را ایجاد می‌کند.

یکی دیگر از موضوعاتی که در دیدگاه‌ها مطرح بوده و در حوزه فلسفه و جامعه‌شناسی کیفری قابل بحث است، این است که خیلی‌ها معتقدند در همین حوزه یعنی تولید کالای فرهنگی باید کنترل‌های غیررسمی را همیشه مقدم بر کنترل‌های رسمی بدانیم. یعنی قبل از اینکه کنترل‌های غیررسمی اعلام شکست کنند یا در عمل آزموده و شکست بخورند، نباید اجازه بدهیم که کنترل کیفری مداخله کند. اگر هم قرار بر مداخله رسمی شد، مداخله سرکوبگر و تنبیهی از طریق حقوق کیفری آخرین راهکار باشد. یعنی از راه‌های دیگر کنترل رسمی قبل از آن استفاده کنیم.

بحث آخری که مطرح می‌کنم توجه به منافع و مضرات جرم‌انگاری در این حوزه است. بسیاری از جرم‌انگاری‌ها در حوزه فرهنگ بدون توجه به دستگاه اطلاعات کیفری صورت گرفته است. اگر بخواهیم به معنای واقعی قانون کیفری را با آن رفتارهای ریز و جزئی که در حوزه پوشش یا سمعی - بصری و دیگر حوزه‌ها مدنظر حاکمیت است، اجرا کنیم، مستلزم امکانات عظیمی است که باید در اختیار پلیس و دستگاه قضایی قرار گیرد. در صورتی که چنین امکانی وجود ندارد و همین امر باعث می‌شود رقم سیاه یا خاکستری بزهکاری افزایش یابد. یعنی بسیاری از جرائم بزهکاری که در این حوزه اتفاق می‌افتد کشف نشود یا اگرهم کشف شد، مجرمین مورد شناسایی قرار نگیرند

که این خود یک نوع بازنمایی منفی را به دلیل چالشی که بین پلیس و شهروندان است، ایجاد می‌کند.

از طرف دیگر به دلیل اینکه تمام جرم‌انگاری‌ها و به جرأت می‌توانم بگویم اکثریت جرم‌انگاری‌هایی که در مقوله فرهنگ صورت گرفته، مبهم و کلی هستند و قلمروهای تبعیض‌آمیز را در اجرا فراهم می‌کنند یعنی عدالت مفهوم شکننده‌ای پیدا می‌کند و شهروندان در قبال رفتارهای مختلف مشمول برخوردهای متفاوتی می‌شوند. چون حوزه حوزه مبهمی است، مداخله هم مداخله مبهمی می‌شود و یکسری قلمروهای مبهم ایجاد می‌کند. در اینجا خطر تضعیف قدرت اخلاقی و کیفری وجود دارد، به دلیل اینکه مسئله در خیلی مواقع با ارزش‌ها و نگرش‌های مردم در چالش است. تحقیقاتی هم که در ایران بر اساس ارزش‌های مردم صورت گرفت، نشان داد که دیدگاه مردم در بسیاری از حوزه‌های فرهنگی متفاوت با آن چیزی است که در دیدگاه رسمی تبلیغ و در عمل اعمال می‌شود. لذا می‌بینیم خود این قضیه هم می‌تواند چالش را ایجاد کند. به هر حال به نظر می‌رسد که در حوزه تولید، عرضه و تقاضای کالای فرهنگی، قانونگذار ما یک نوع مداخله حداکثری بدون ضابطه را انجام داده است. یعنی قانونگذار بدون توجه به محدودیت‌های نظری و عملی و حتی محدودیت‌هایی که خود قانون اساسی برای او ایجاد کرده است و صرفاً با یک نگاه سیاسی، امنیتی و نگاه ایدئولوژی به حوزه فرهنگی، بسیاری از رفتارهای فرهنگی را وارد امور کیفری کرده است که اجرای آن در عمل نه تنها با مشکلات اساسی مواجه است، بلکه می‌تواند اقتدار دستگاه کیفری را به چالش کشیده و بحث خلع سلاح کیفری را پیش آورده و تنش بین دستگاه قضایی و مردم را بالا ببرد. زیرا خیلی مواقع وقتی در زمینه جرم‌زدایی پیشنهادی داده

می‌شود یک نوع نگرانی در رابطه با عقب‌نشینی از دیدگاه شرعی و ایدئولوژیکی وجود دارد، در حالی که این طور نیست. یعنی جرم‌زدایی همیشه به معنای **اباهه‌گرایی** نیست. یعنی وقتی می‌گوییم یک عمل از این به بعد جرم محسوب نمی‌شود، منظور این نیست که آن را مطلقاً از حوزه رفتار نامطلوب خارج می‌کنیم. قطعاً همه ما می‌دانیم که بسیاری از رفتارها در حوزه‌های مختلف چون پوشش و سمعی - بصری نامطلوب است اما این نامطلوب بودن رفتار به معنای آن نیست که ما کنترل کیفی را وارد کنیم. بلکه می‌توانیم پیشگیری اجتماعی و فرهنگی و ابزارهای غیررسمی و از طریق بودجه عظیم فرهنگی که در اختیار نهادهای مختلف است، رفتار مطلوب را تبلیغ و از ایجاد رفتار نامطلوب پیشگیری کنیم.

دکتر رضوی فرد: با تشکر از آقای زینالی و تشکر از صبر و حوصله دوستان، نکته‌ای را عرض می‌کنم. مدتی پیش در جلسه معاونین پیشگیری دادگستری‌های سراسر کشور، جناب آقای نقدی مطلبی را در رابطه با نرخ جرائم ارتكابی فرمودند؛ ظاهراً بر اساس مطالعاتی که ایشان و سازمان تحت پوششان (معاونت پیشگیری قوه قضائیه) انجام داده‌اند، نرخ جرائم افزایش پیدا کرده است. با توجه به صحبت‌هایی که اساتید محترم بیان کردند، این سؤال برای من مطرح است که آیا واقعاً می‌توانیم بگوییم بین افزایش نرخ جرائم و تضعیف نقش برخی از نهادهای فرهنگی مثل خانواده، ارتباط وسیع و اساسی وجود دارد یا خیر؟

برای ادامه بحث دعوت می‌کنم از آقای دکتر محمدی که اگر موافق بودند پاسخ همکار ارجمندمان را از مرکز پژوهش‌های مجلس بدهند و بعد هم دیگر دوستان سؤالات خود را مطرح کنند.

دکتر محمدی: دکتر زینالی نکات مهمی را فرمودند که بعضی از آنها را یادآوری

می‌کنم. اینکه امری قانون است اما اجرا نمی‌شود یا قانون به دلیل نقض مکرر عقب نشینی می‌کند. بعضی هرچند قوانین در عمل اجرا نمی‌شوند اما به عنوان نماد حفظ می‌شوند. مثل اینکه مشروبات الکلی و حجاب آزاد شود. یعنی همه چیز فقط به صورت نماد باقی بماند. انگار که اسلامی بودن فقط همین نمادین بودن است. یکی دیگر از مباحث مهم ایشان اختلاف بین جرم و گناه بود. وقتی این همه قانون وضع می‌شود، تعداد زیادی پلیس هم باید باشد که آنها را اجرا کنند. خود این بعدها تبعیض‌آمیز می‌شود که چرا در جایی اجرا و در جایی هم اجرا نشد و مباحث مختلفی را سبب می‌شود. من فقط می‌خواهم یک نکته را به این صحبت‌ها اضافه کنم. هم مردم و هم دولتمردان تشخیص می‌دهند که بعضی از کارها نباید انجام شود. یعنی به نوعی قدرت مانور در خیلی جاها کم است. من وقتی درس تمام شد و از امریکا برگشتم خیلی چیزها مثل فکس، کامپیوتر و موبایل وجود نداشت. نکته جالب در ارتباط با این مواردی که نام بردم این است که همه آنها به ارتباطات مربوط است. این درست نیست که بگوییم چون غرب این دستگاه‌ها را ساخته، خوب نیست. حتی برای خود آنها هم بسیاری از دگرگونی‌های جامعه قابل پیش‌بینی نیست زیرا دگرگونی‌ها در طول زمان پیش می‌آید. یعنی پیامدهای ظاهر و پنهان دارد که حتی خود ما هم نمی‌دانیم. یعنی بسیاری مواقع سخت‌گیری‌ها موجب می‌شود تا افراد به کارهای نامطلوب‌تری روی آورند. پس باید قبول کنیم که خیلی چیزها خارج از اختیار ماست. یعنی نمی‌توان نسبت به آن پیش‌بینی انجام داد. اگر استفاده از ماهواره را منع کنیم، اینترنت هست و همین طور موارد دیگر. پس ما فقط باید ضمن پذیرش این امکانات، جاهایی که درز و شکاف است شناسایی کرده و از آنجا نفوذ کنیم.

دکتر رضوی فرد: آقای دکتر محمدی پاسخ سؤال دوستان را می‌دهید؟
آقای محمدی: بله اگر جوابشان را از سخنان من نگرفته‌اند، بفرمایند تا پاسخ دهم.
پرسش: من از آقای دکتر تشکر می‌کنم. پاسخ خود را از مباحث ایشان دریافت کردم. همان طور که ایشان فرمودند باید به وسیله‌ای که امروز در اختیار جامعه است از بعد مثبت نگاه کرد، چون مخترع و تولیدکننده برای استفاده آن را اختراع و تولید کرده است. هر وسیله، علاوه بر موارد مثبت ممکن است، مضراتی هم داشته باشد. مثل بحث اینترنت که همان طور که دنیایی اطلاعات در اختیار می‌گذارد، آسیب‌هایی هم دارد. نکته مهمی که بیشتر مدنظر من بود و البته آقای دکتر نیز در بیاناتشان فرمودند، فقط یک موضوع است و آن اینکه خانواده‌ها می‌توانند تمام این مسائل را مدیریت کنند. مثل بحث استفاده از ماهواره که خوب تمام برنامه‌های آن بد و مضر نیست. خانواده است که می‌تواند مسیر را تعیین کند و فرزند را در استفاده صحیح هدایت کند. عرض من این است که در ابتدا نقش خانواده بسیار مهم است و بعد نهادی آموزشی دیگر باید در این حوزه بیشتر تلاش کنند.

دکتر محمدی: یک نکته را عرض کنم. من تحقیقی را انجام می‌دهم که در آن شرایط خانواده‌ها را بررسی می‌کنم. نکته قابل ذکر این است که ما از خانواده‌ها انتظار داریم که فرزندان را آموزش دهند در حالی که اکثر آنها این کار را نمی‌کنند، زیرا آن‌قدر درگیر مسائل مختلف هستند که فرصتی ندارند تا در این حیطه کاری کنند و شاید به نوعی بتوان گفت خود آنها هم نیاز به آموزش دارند.

دکتر زینالی: در ارتباط با سؤال شما توضیحی بدهم. در مورد آمار بزهکاری در کشور و در بحث آمار جنایی دچار تشنگ هستیم. اول اینکه در جامعه ما نسبت به آمار رویکرد بسیار بدی وجود دارد. یعنی سعی می‌کنند آمار را ارائه

ندهند. البته آمار هم چون با متدهای علمی تهیه نمی‌شود، چندان دقیق نیست. ما هر برنامه پیشگیری ملی را بخواهیم در کشور تدوین کنیم، که همه کشورها در حوزه‌های مختلف تدوین کرده‌اند و خانواده یکی از آنها است و بسیار هم اهمیت دارد، نیازمند یک پیمایش ملی در حوزه بزهکاری هستیم. کاری که در فرانسه انجام دادند و بعد برنامه پیشگیری را نوشتند. یعنی زمانی که موضوع را شناسیم، هرگونه ارائه راهکار و برنامه در ارتباط با آن بی‌پایه خواهد بود. در حال حاضر، در ارتباط با بزهکاری، دانشکده‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و بعضی مواقع دانشکده پزشکی و دانشکده حقوق به صورت گذرا کارهایی انجام می‌دهند یا به مرور نظام‌بندی درباره موضوع‌های خاص صورت می‌گیرد، اما به هیچ عنوان در این ارتباط پیمایش ملی صورت نگرفته تا ما به آن سؤال شما برسیم که ضعف نهادهای فرهنگی چقدر تأثیرگذار است. قطعاً از نظر تئوری می‌گویند وقتی خانواده دچار مشکل است، فرزندان هم مشکل‌دار خواهند شد و بحث پیشگیری زودرس مطرح خواهد شد و در ادامه بحث پیشگیری رشد‌مدار مطرح می‌شود که سعی کنیم خانواده‌ها را قوی کنیم و مهارت‌های زندگی را به آنها بیاموزیم و بسیاری از مسائل دیگر که در اینجا مطرح می‌شود. اما اینها همه بحث‌های تئوری است که در جاهای دیگر مورد آزمایش و سنجش قرار گرفته است. در اصل در کشور ما به هیچ عنوان هیچ پیمایشی و هیچ علت‌شناسی در سطح ملی صورت نگرفته است که ما بتوانیم به علت واقعی پی ببریم. بحث مهم دیگر که در اینجا وجود دارد و برای حوزه فرهنگ دارای اهمیت است بحث جهانی شدن است. در فضای جهانی شده امروز قوانین ملی که سعی می‌کند خیلی از حوزه‌ها را با رسمی و نگاه حکومتی کنترل کند دیگر کارساز نیست. شما هرچقدر هم بخواهید باز هم نمی‌توانید در حوزه پوشش که البته فقط منظور

حجاب نیست، در مورد مردان هم ما قوانین کیفری گسترده داریم، همه موارد را با قانونگذاری کیفری حل کنید. چون مد از طریق فضای سایبری و ماهواره تبلیغ می‌شود و هرچقدر هم از طریق رسانه ارزش‌هایی تبلیغ شود، شخص آن را با چیزهایی که در ماهواره و اینترنت می‌بیند، مقایسه می‌کند. متأسفانه در حوزه ماهواره که بحث فرهنگی بسیار مهمی است، ما در گروه کشورهای مختلفی که راهکارهای مختلفی را ارائه کرده‌اند، به تنهایی یک گروه مستقل هستیم. یعنی ممنوعیت مطلق. هیچ کشوری در دنیا نیست که ممنوعیت مطلق داشته باشد. کشورهای هم که ممنوع کرده‌اند، سعی کرده‌اند از طریق کنترل، برنامه‌های خاص خود را ارائه دهند. مثل عربستان و مالزی. در کشور ما قانونی تهیه شد ولی شکست خورد. یعنی قانون مدیریت ماهواره، که حاصل چندین سال کار در مرکز پژوهش‌های مجلس بود. سفر نمایندگان و مسئولان فرهنگی به کشورهای چون مالزی و عربستان هم به نتیجه نرسید. آن کشورها این دیدگاه را دنبال می‌کردند که بیایم استفاده مدیریت‌شده از ماهواره را پیگیری کنیم. چون وقتی شما یک موضوعی را ممنوع مطلق می‌کنید یعنی آن موضوع را ممنوع کردید و به طور کل کنار گذاشتید. در نتیجه موضوع‌ها زیرزمینی می‌شوند و وقتی چنین شد، دیگر نمی‌شود کنترل کرد. وقتی ماهواره زیرزمینی شد، خانواده‌ها نمی‌توانند کنترل کنند و سیاست رسمی در مورد آن اعمال نمی‌شود. ممنوعیت مطلق موضوع و جرم محسوب کردن آن ساده‌ترین کاری است که یک حکومت می‌تواند در رابطه با یک موضوع انجام دهد. چون وقتی ممنوعیت مطلق ایجاد شد، شما دیگر برنامه ریزی درباره آن ندارید. ژاپن توانسته است از طریق سرمایه‌گذاری کلان در رسانه ملی خود برای بینندگان ژاپنی مطلوبیت برنامه‌های ماهواره‌ای را کم کند و مردم هم به رسانه داخلی خود رغبت پیدا کنند. یا

کشورهایی مثل عربستان و مالزی با بحث‌های فنی کاری کرده‌اند که ماهواره به صورت کنترل‌شده، استفاده می‌شود. فکر می‌کنم که بسیاری از موضوعات و مقوله‌های فرهنگی را با سیاست انکار و سرکوب بدتر کردیم و موجب شدیم آنها زیرزمینی شوند و در مقابل هیچ سرمایه‌گذاری هم در ارتباط با آنها انجام نشد و به همین دلیل آسیب‌های مختلفی از این طریق به خانواده‌ها وارد شده است.

دکتر رضوی فرد: نکته‌ای که ضروری می‌دانم به آن اشاره کنم، درباره بحث حجاب به عنوان بخشی از فرهنگ دینی ما این است که حتی در سایر نظام‌های فرهنگی و حقوقی هم مسئله حجاب فراموش شده یا دارای آزادی مطلق نیست. آنها نیز در خیلی از مواقع حتی برای حجاب جرم‌انگاری داشته‌اند. مثل اینکه کسی نخواهد کاملاً عریان در سطح جامعه ظاهر شود. قطعاً این یک رفتار مجرمانه است. بنابراین فکر می‌کنم با فائل شدن تا حدودی نسبت می‌توانیم بگوییم که تحت قاعده درآوردن مسئله حجاب یا به تعبیر آنچه در قانون کیفری ما است، یعنی جرم‌انگاری در ارتباط با حجاب شاید قابل دفاع باشد و بتوان به حاکمیت حق داد. اما نکته مهم، نحوه تبلیغ ما برای حجاب و نحوه مواجهه ماست که می‌تواند منجر به تضعیف موضوع حوزه حجاب شود. این مسئله است که به نظر من به موضوع آسیب می‌رساند. یعنی اصل موضوع در همه جا قابل قبول است. در مورد بعضی رفتارهایی که می‌تواند آثار فرهنگی به دنبال داشته باشد، مثل استفاده از مشروبات الکلی، جدا از مباحث جزایی و فقهی و بحث حدود که وجود دارد، باید بگویم حتی در کشورهای اروپایی که استفاده آن آزاد است، این آزادی مطلق نیست. آنجا هم انواع و اقسام قواعد برای استفاده از این موارد وجود دارد. منتهی دولت‌ها و حکومت‌ها البته به اقتضای شرایط کشورشان، قوانین مختص خودشان را وضع می‌کنند. ما با توجه

به فرهنگ دینی خود، قاعده ممنوعیت مطلق را وضع می‌کنیم، آنها قواعد نسبی وضع می‌کنند. بنابراین روزی نیست که در رسانه‌های جمعی تبلیغ در مورد نحوه استفاده از این موارد را نبینید که این خود نشان‌دهنده ممنوعیت نسبی آن است. نکته دیگر در رابطه با ابزارها و فناوری‌های نوین و فرهنگی که این ابزارها می‌توانند همراه خود بیاورند و بر زندگی روزمره ما نیز تأثیرگذار باشند و باید به آن اشاره بکنم، این است که، همه قانونگذاران در همه کشورها یا همه سیاستگذاران فرهنگی در همه‌جا، چه بسا قبل از اینکه با هر پدیده‌ای مواجه شوند یا به سمت مواجهه با آن بروند، مثلاً ممنوع کنند، قانون تصویب کنند یا مجازات بگذارند، سعی می‌کنند یک نوع تعامل، فرهنگی مبتنی بر پیشینه‌های سنتی و فرهنگی خودشان با آن وسیله و ابزار را برقرار کنند. طبیعی است که در حین این تعامل اگر احیاناً جایی دیده شد که جامعه در حال متضرر شدن است و افراد در حال آسیب‌دیدن هستند، باید یکسری ابزارهای کنترل و نظارتی ایجاد شود تا آسیب‌ها کمتر شود. مثلاً در مورد پدیده ماهواره، ما با همکاران قضات خود که صحبت می‌کنیم، اذعان می‌کنند که بین ۶۰ تا ۷۰ درصد مردم از این ابزار استفاده می‌کنند. یعنی وقتی بنا بر ممنوعیت و برخورد شد طبیعتاً همان‌طور که آقای دکتر زینالی گفتند این ابزارها به صورت مخفی و زیرزمینی استفاده می‌شود. همان‌طور که از صحبت آقای دکتر محمدی برمی‌آید آن وقت است که افراد از سر نشان‌دادن مخالفت خودشان یا بیشتر از سر ناآگاهی به سمت بدترین نحوه استفاده از این ابزار می‌روند. الان مطلع هستید که همین شبکه‌های ماهواره‌ای را با یک نرم‌افزار کوچک می‌خرند و یا بعضی به رایگان از اینترنت دانلود می‌کنند و می‌توانند با شبکه اینترنت با کمی افت و خیز از آن استفاده کنند. به نظر من نیاز است که روشنگری شود. چون

آسیب‌ها در بعضی حوزه‌ها واقعاً جدی است و اصلاً تعارف‌بردار نیست. یکسری از شبکه‌ها و کانال‌هایی هستند که برای افرادی که جزو فرقه و گروه‌های خاصی هستند، تبلیغ می‌کنند و در اینجا به دلیل اینکه افراد نحوه استفاده از این ابزار را آموزش ندیده‌اند، در دام این کانال‌ها می‌افتند. می‌توان به انواع تبلیغ‌ها اشاره کرد. تبلیغ خودکشی‌ها، روابط نامشروع، تبلیغ محصولات فرهنگی و حتی آرایشی فاسد و... همه این موارد ممکن است که اتفاق بیافتد. لذا به نظرم در طول این سال‌ها همان طور که جامعه‌شناسان و حقوق‌دانان گفته‌اند و در بحث نقش فرهنگ در پیشگیری از جرم هم این مسئله می‌گنجد که ما واقعاً برای مواجهه با وضعیت‌های ضدفرهنگی یا ابزارهایی که فرهنگ ما را تهدید می‌کند و نتیجه آن انحراف و آسیب و جرم می‌شود، باید در وهله اول با داشته‌ها و توانایی‌های فرهنگی خودمان درصدد تعامل مثبت برآیم. یعنی بهترین وجهه مثبت این ابزارها را بگیریم و در ارتباط با بخش منفی آن هم آگاهی‌سازی و اطلاع‌رسانی کنیم. با توجه به این مباحث من در خدمت اساتید محترم هستم و اگر از حضار کسی سؤال دارد مطرح کند تا بحث را ادامه دهیم.

پرسش: مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که وقتی ما می‌خواهیم در مباحث فلسفی و مبنایی بحث کنیم، باید بگوئیم فرهنگ جامعه یا همان مسائلی که مرتبط با ممنوعیت‌هاست را به جهت خاصی سوق بدهیم یا اینکه جامعه خودبه‌خود باید به آن سو برود. خیلی از مواقع با ممنوعیت‌هایی که ایجاد می‌کنیم، نوعی فرهنگ‌سازی هم برای جامعه می‌کنیم. اگر ما بخواهیم بعضی از تئوری‌های غربی در مقوله جرم‌شناسی را پی بگیریم به این نتیجه می‌رسیم که جامعه ناخودآگاه به یک نسیت اخلاقی دچار است و در طول زمان ممکن است یک مسئله در جامعه ارزش داشته باشد و هنجار تلقی شود، ولی بعد از

مدت یک قرن و نیم یا کمتر و بیشتر، همان مسئله به یک ناهنجاری در جامعه تبدیل شود. این نقش اساسی که ارزش‌ها و هنجارهای ما دارند چه از طریق مباحث اعم از مطالب جزایی و مذهبی یا هر مطلب دیگری، این را تعیین می‌کند که ما باید همیشه یکسری اصول و مبانی را در نظر بگیریم. آنچه تلقی می‌شود این است که با توجه به رویکرد دموکراسی که در جامعه وجود دارد، اگر روزی جامعه به سمت همجنسگرایی هم پیش برود، چون دموکراسی حاکم است در واقع این یک ارزش است. یعنی همچنان که در بعضی کشورها، همجنسگرایی یک قانون و امر مشروع تلقی شده است، اگر ما بخواهیم این دیدگاه را بپذیریم پس باید بپذیریم، که در جامعه ایران هم شاید، حجاب ضرورتی نداشته باشد. سؤال اصلی من این است که ارزش‌ها و مبانی ما از لحاظ مبانی جرم‌شناسی تا چه حد باید پیشگیری شود و نقشی که جامعه در این مسائل دارد چگونه است و اینکه ما تا چه میزان باید از طریق فرهنگ و نمادهای فرهنگی خودمان و مسائل فقهی که می‌گویند این کار را انجام بدهیم یا ندهیم، عمل کنیم. می‌بینیم که خیلی از دوستانی که اهل دانشگاه و علم هستند هم این را مطرح می‌کنند که جامعه امروز این روش را نمی‌پذیرد، به همین دلیل اگر موجب تصویب قانونی شود، بعد این قانون متروک می‌شود. راهی که می‌توانیم این دو را با هم جمع کنیم چیست و اینکه در نظام دینی خودمان چگونه می‌توانیم با بحث ساماندهی دیدگاه جامعه کنار بیاییم. اینکه جامعه ناخودآگاه از جهانی‌سازی تأثیر می‌گیرد و می‌خواهیم با این پدیده کنار بیاییم. راهکارها و راهبردهای این کنار آمدن چیست؟

دکتر زینالی: سؤال خوبی را مطرح کردید. در جامعه‌شناسی کیفی، رابطه بین قانون کیفی و افکار عمومی یکی از بحث‌های مهم است. در کشور ما چون

بسیاری از مسائل شرعی و فقهی تبدیل به قانون شده، چالش بین ارزش‌ها و نگرش‌های مردم و شرع و قواعد فقهی ایجاد می‌شود. دو دیدگاه در این زمینه وجود دارد و البته یک دیدگاه بینابین هم هست. یک دیدگاه که شما هم فرمودید این است که می‌گویند چون بحث علمی است و باید قانون در عمل اجرا شود پس از افکار عمومی تبعیت کنیم و آنچه افکار عمومی می‌گوید را بپذیریم. غالباً در کشورهای غربی این دیدگاه وجود دارد. یک دیدگاه دیگر این است که می‌گوید خود قانون نقش فرهنگ‌ساز دارد. قطعاً زمانی که دیوان عالی امریکا تبعیض نژادی را ممنوع کرد و آن را جرم محسوب کرد ۹۰ درصد مردم امریکا طرفدار تبعیض نژادی بودند و ۱۰ سال بعد بسیاری از آن افراد شرم‌منده بودند که یک زمانی این کار را می‌کردند. یعنی قانون جلوتر از جامعه حرکت کرد و تبعیض نژادی را جرم محسوب کرد. بسیاری مواقع خود قانون می‌تواند جلوتر از جامعه حرکت کند. به این دلیل که قانون تبلور تراوشات فکری نخبگان جامعه است که خیلی مواقع اسیر عوام‌فریبی نمی‌شوند. درحال حاضر بحث عوام‌فریبی کیفری یکی از بحث‌های مهمی است که می‌توان به آن پرداخت. اما اگر در کشور خودمان بخواهیم این قضیه را مطرح کنیم، قطعاً مبانی جرم‌انگاری با کشورهای غربی متفاوت است. در بحث بومی‌سازی که اخیراً هم مطرح شده، یکسری مواردی داریم که جزو مسائل ثابت هستند و به هیچ عنوان تحت تأثیر افکار عمومی قابل تغییر نیستند. به عنوان مثال در بحث حدود، اگر افکار عمومی این کار را کردند ما نباید آن را تعطیل کنیم زیرا آنها تعطیل‌بردار نیستند. یا در بحث حجاب که شما گفتید این طور نیست یعنی ما آمار دقیقی نداریم که بگوییم اکثریت جامعه طرفدار حجابند.

اما بحث مهم این است که دستگاه عظیم فرهنگی کشور نباید با رفتارها و

سیاست‌های خود کاری کند که جامعه به سمت دیگری حرکت کند. اگر جامعه یک جامعه اسلامی به معنای واقعی و خارج از ظواهری که مطرح می‌شود است، به هیچ عنوان و در هیچ موردی نباید جامعه را به آن سمت حرکت داد و اگر این اتفاق بیفتد دیگر جامعه، جامعه اسلامی نخواهد بود. من فکر می‌کنم تا حدودی مبانی بحث به نوع مدل سیستم جنایی کشور ارتباط دارد. ما اصل ۳۴ قانون اساسی را داریم که می‌گوید تمام قوانین به ویژه قوانین جزایی باید با قوانین اسلامی همراه باشد. اصل دیگری داریم که می‌گوید به هیچ عنوان اسلامیت نظام با هیچ اکثریتی قابل تغییر نیست. یعنی نوع مدل سیاست جنایی جمهوری اسلامی ایران به نحوی در قانون اساسی تدوین شده است که من فکر می‌کنم یک زمانی آن اتفاقی که هم شما گفتید بیفتد، به آن اصول ثابت خدشه‌ای وارد نمی‌شود، مگر اینکه نوع مدل سیاست جنایی عوض شود و نوع قانون اساسی و حاکمیت در معرض تغییرات قرار بگیرد. به هر حال بحث بین قانون و افکار عمومی و ارزش‌ها و نگرش‌های مردم هم در حوزه جامعه‌شناسی و هم در حوزه کیفی از بحث‌هایی هست که هنوز خیلی از موارد آن حل نشده است. در مورد کشور خودمان توضیحی که دادم را می‌توانیم مبنا قرار دهیم.

اما در مورد صحبتی که دکتر رضوی فرد در رابطه با حجاب فرمودید عرض کنم، وقتی می‌گوییم حجاب، توجه بیشتر به خانم‌ها جلب می‌شود در صورتی که در حوزه پوشش غیرمجاز در کشور ما به جز حجاب در رابطه با خیلی موارد دیگر مثل آرایش، کروات و... جرم انگاری صورت گرفته است. در واقع خیلی مواقع بحث‌ها به این موضوع برمی‌گردد. از طرفی هم گفتم وقتی ما چیزی را ممنوع می‌کنیم، باید برای آن جایگزینی داشته باشیم. البته شکی نیست که حجاب جزو هویت فرهنگی ما است و چیزی است که اگر آن را از جامعه ما بگیرند

جامعه بی‌هویت می‌شود و از نظر ممنوعیت بی‌حجابی قواعد شرعی هم هست و هیچ کس نگفته که زنان مکلف نیستند که حجاب را رعایت کنند. آنچه که اساسی است و اخیراً و در این چندسال با تصویب قانون ساماندهی مد به سمت آن حرکت کردند، بحث جایگزینی بود. یعنی تا به حال جایگزینی برای آن نبود و اخیراً این اتفاق افتاده است. حتی در مورد پوشش مردان با آن همه ممنوعیت‌ها و سخت‌گیری‌های اوایل انقلاب، مد ایرانی و بومی را ارائه نداده بودیم. یعنی بهتر است که در کنار ممنوعیتی که مقرر می‌شود و به هویت و نماد تبدیل می‌شود و خیلی وقت‌ها با ساختار سیاسی کشور هم گره می‌خورد، گزینه‌هایی را نیز ترویج کنیم، چون اگر برای چیزی که ممنوع می‌کنیم، جایگزینی ارائه ندهیم بالطبع فرد سراغ گزینه‌های ممنوع شده می‌رود یا دچار یکسری انحرافات می‌شود که خودتان به خصوص در بحث حجاب زنان می‌بینید که در ظاهر حجاب، اما بسیار بدتر از بی‌حجابی است، به نظر من سیاست کاهش آسیب که مدیریت این نوع رفتارهای نامطلوب است در کشور ما در حوزه‌های مختلف خوب پیگیری نشده و باعث تشدید آسیب‌ها شده است.